

## اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

به مناسبت سالگرد فاجعه ۶۷

مردمان ایران فراموش نمی کنند! ص ۲



## به گرامیداشت یاد یاران

امیر جواهری لنگرودی در صفحه ۶

### علیه فراموشی :

کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۰ زندان قم.

شهاب شکوهی در صفحه ۸

کنگره یازدهم  
راه کارگر  
برگزار شد!

در صفحه ۱۴

## یک میلیون فریاد!

لاله حسین پور

در صفحه ۵

## دیروز اکبر محمدی، امروز فیض مهدوی و فردا نوبت کیست؟

آزادخواهان عدالتخواه ایرانی!  
هنور در ایران، مراسم چهلیم اکبر محمدی فعال جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و چگونگی مرگ مشکوک و پرابهام وی در زندان جمهوری اسلامی روشن نشده که ما با خبر درگذشت ولی الله فیض مهدوی در زندان رجایی شهر کرج به همان شکل و سیاق رو برو می شویم.  
ولی الله فیض مهدوی به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین در سال ۱۳۸۰ بازداشت و پیش از این به اعدام محکوم شده بود. این حکم در اردیبهشت ماه امسال در برابر اعتراضات وسیع جهانی از سوی شعبه تشخیص دیوان عالی کشور شکسته شد، با این حال اصل حکم هیچگاه به ایشان ابلاغ نگردید.  
بقیه در صفحه ۲

## برای ازکار انداختن حربه سرکوب

تقی روزبه

جان زندانیان سیاسی در خطر است. واگره آینه تردیدی در آن بود، مرگ ناباورانه اکبر محمدی آن را به اثبات رساند و تکرار این جنایت در مورد ولی الله فیض مهدوی آن را مورد تأکید مجدد قرار داد. احمد باطبی نیز تا چند قدمی مرگ رفت و هنوز هم سرنوشت اودچار ابهام است. دژخیمان برای سرپوش گذاشتن بر جنایت خود و نگران از شعله و روشن جرقه های نارضایتی حتا از برگزاری آزاد مراسم ختم اکبر محمدی توسط پدر و مادرش، آنهم در روستائی گمنام، ممانعت و کارشکنی به عمل آوردند.  
بقیه در صفحه ۳

## صدای سوم در برابر امپریالیسم، صهیونیسم و اسلام سیاسی\*

بر مینای بحث ارائه شده در فوروم سوسیالیستی ایران (ISF) در ۲۵ اوت ۲۰۰۶\*\*

شهاب برهان

بعنوان مدخلی بر بحث امروز بی فایده نمی دانم فشرده ای از صحبتی را که چندی پیش در همین فوروم سوسیالیستی ایران تحت عنوان «بحران هسته ای، قلدری آمریکا و حق ایران» داشتم، یاد آوری کنم.  
در آن صحبت به پاره ای از دلایل موضع گیری یکجانبه در جنبش ضد جنگ که به نحو صریح یا ضمنی در ائتلاف با رژیم ایران قرار می گیرد

بقیه در صفحه ۱۰

## اعلامیه کمیته مرکزی سازمان به مناسبت سالگرد فاجعه ۶۷

### مردمان ایران فراموش نمی کنند!

### دیروز اکبر محمدی، امروز فیض مهدوی ...

هیجده سال از قتلعام فرزندان مردمان ایران در زندانهای رژیم اسلامی می گذرد. این کشتار بی حساب و کتاب که به دستور و فتوای روح الله خمینی صورت گرفت، برخلاف کشتار سال 60 قرار بود بدون سروصدا و درسکوت و تاریکی انجام گیرد. اما از همان آغاز شکل گیری جنایت، خانواده های اسیران قتلعام شده دست بکار شدند و به قیمت جان و هستی خود به دادخواهی خون های ریخته شده دلبندهانشان برخاستند و به افشای آن پرداختند. وجود هزاران صفحه گزارش مکتوب از زندانهای این دوره توسط زندانیانی که از دست قصابان نظام جان بدر برده اند، گویای روشن این اسیر کُشی سیهانه است.

در این مدعا ذره ای اغراق وجود ندارد که کشتارتابستان خونین 67 باکشتارهای هیتلری و گُره های آدم سوزی آن قابل مقایسه است و بیش از همه ظرفیت بدون حد و مرز قساوت، سببیت و ضد انسان بودن این نظام، رهبران و قصابان آن را به نمایش می گذارد.

وجود گلزارهای بی نام و بی نام که امروزه در گلزار خاوران نمود یافته است نه تنها دامنشی آیت الله ها را نشان می دهد که بیان آشکار شکست نظام ایدئولوژیک آنان هم است. زیرا آنها با نسل کشی بیست و چند ساله، نه توانستند ارزشهای دینی شان را به ارزش عمومی تبدیل کنند و نه جنبش اجتماعی بزرگ مردمان ایران را به انقیاد خود درآورند.

حاصل این جنایات، بیزاری اکثریت مردمان ایران و انزوای هر چه بیشتر رژیم آیت الله هاست که امروزه به درون سربازخانه ها پناه گرفته و در سایه حکومت نظامی اعلان نشده نفس می کشد. یادمان جانباختگان قتلعام سازمانیافته تابستان خونین 67، بیش از هر چیز باید در خدمت به محاکمه کشتار آیت الله ها و قصابان آن باشد.

اسیر کُشی نفرت انگیز فقها، نقطه عطف نسل کشی بیست و چند ساله ی رژیم جمهوری اسلامی ایران است و به اتکای آن می توان وباید، آمران و مجریان این جنایات را به عنوان " جنایت علیه بشریت " در یک دادگاه بین المللی به محاکمه کشاند. داغ دیده گان نه شکنجه می کنند و نه می کُشند اما شکنجه گران و قاتلان را نه می بخشند و نه جنایات آنان را فراموش می کنند.

گرامی باد همه ی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم.  
سرنگون باد رژیم ارتجاعی و سرمایه داری اسلامی ایران

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تابستان ۱۳۸۵



فیض مهدوی در اعتراض به وضعیت خود، طی پیامی از زندان گفته بُود: « ما آغاز کردیم، ما تداوم می بخشیم و ما پایان می دهیم.» و بدین ترتیب با طرح خواسته های سه گانه خود: « تقاضای دیدار با وکلای خویش - انتقال به زندان اوین و ابلاغ عدم اجراء حکم اعدام دادگاه انقلاب به وی»، دست به اعتصاب غذا زد. فیض مهدوی باین اعتصاب غذا و بعد از 9 روزمقاومت با دشواری جسمی روبرو شد و مسئولین زندان کمترین توجهی به خواسته هایش نشان ندادند. حتی در مقابل دوندگی اعضاء خانواده و وکیلش، مدعی شدند: مهدوی دست به خودکُشی زده است! با این همه گفته می شود: فیض مهدوی به علت سکتة مغزی به بیمارستان منتقل گشته و در گذشته است! اکبر محمدی و فیض مهدوی به خاطر عقاید سیاسی خود دست به اعتصاب غذا زدند و هر دو نیز جان عزیزشان را بر سر این کار از دست داده اند.

بدون هیچ تردید باید اعلام کرد: عامل اصلی درگذشت این دو زندانی، خود رژیم جمهوری اسلامی است. زیرا، سردمداران نظام در طی 28 سال حاکمیت ضد انقلابی خود، شیوه های گوناگونی را برای به مسلخ کشاندن زندانیان سیاسی آزموده اند. امروز نیز زندانبانان رژیم با اعمال فشار بر زندانیان سیاسی، آنها را به واکنش هایی چون اعتصاب غذا و دار می کنند تا بدون کمترین توجه به وضعیت زندانی سیاسی، آنان را یکی پس از دیگری به مرگ نان رژیم با اعمال فشار بر زندانیان سیاسی، آنها را به واکنش هایی چون اعتصاب غذا و دار می کنند تا بدون کمترین توجه به وضعیت زندانی سیاسی، آنان را یکی پس از دیگری به مرگ زودرس بکشانند.

آیا در این مرحله، فشار و شکنجه در درون زندان ها و وا داشتن زندانیان سیاسی به اعتصاب غذا و بی توجهی به آنان و کشتار نشان به مرگ زود رس، بنوعی بازگشت به سلسله قتل های زنجیره ای سیاسی را تداعی نمی شود. قتل های که پایانی بر آن متصور نیست، آنهم در سالروز کشتار خونین تابستان 67!؟

سازمان ما همصدا با زندانیان سیاسی، خانواده های زندانیان و فعالان حقوق بشری، خواهان اعزام یک تیم پزشکی بین المللی و وکلای مستقل جهانی برای معاینه قرار دادن جسد ولی الله فیض مهدوی و کالبد شکافی هستیم. توجه به وضعیت زندانیان سیاسی در زندانهای سراسر ایران و ارانه گزارش به مراجع بین المللی امر دیگریست که می بایست این تیم تحقیق بعهدہ گیرد. اگر نجنبیم ممکن است ابعاد این جنایات به سمتی کشانده شود که مهار آن به ساده گی میسر نگردد. زیرا روشن نیست که فردا و فردا ها نوبت چه کس و چه کسانی باشد.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۸ سپتامبر ۲۰۰۶

## برای ازکار انداختن حربه ...

دادن مرکز ثقل سرکوب در هر مرحله معین است. وگرنه دیوارچینی آن ها را از یکدیگر جدا نمی سازد. علاوه بر این ورود به هر گام جدید به معنی آن نیست که کشاکش مربوط به مراحل قبلی به پایان خود رسیده و امکان باز تولید آن-البته در اشکال تازه- وجود ندارد\*3. چراکه در تحلیل نهایی این توازن قوای در حال تغییر است، که وضعیت محتوم را رقم می زند.

### شکاف بین دامنه سرکوب و مقاومت

روی دیگر سکه سرکوب همه جانبه، نگرانی رژیم از مقاومت های موجود و پنهان شده در اعماق جامعه است که هم اکنون جریان داشته و پدیدار است هر لحظه به جریان بیفتند. مقاومتی که رژیم را ناگزیر ساخته است تا بفکر تدوین پروژه های سرکوب در چنین ابعادی بیفتد. البته همزمانی سرکوب در حوزه های گوناگون، به نوبه خود بسترناسبی را برای فرارفتن از مقاومت های پراکنده بسوی مبارزه و مقاومت مشترک فراهم می سازد. باین همه نمی توان منکر شکاف و عدم تناسب موجود بین دامنه سرکوب و دامنه مقاومت شد. اگر جریاناتی که به امیدگرگونی در بالا و یا مداخله قدرت های بزرگ برای رهائی از وضعیت کنونی دخیل بسته اند، و نیز فرقه های سیاسی که مسائل پیشروی آنها و فعالیت اشان هیچ ربطی به مسائل و نیازهای واقعی جنبش ندارد بگذریم، بی شک پرکردن شکاف مزبور، مهم ترین دغدغه کنونی مدافعان واقعی دموکراسی را تشکیل می دهد. از این رو بررسی کاستی ها و گسست هایی که این مقاومت در بستر آن جریان دارد و تلاش برای مرتفع ساختن آن ها، مهم ترین وظیفه آنانی را که در آرزوی چربش کفه مقاومت به کفه سرکوب هستند، تشکیل می دهد. هدف اصلی نوشته حاضر نیز تمرکز حول همین مسأله است: در وجه نخست آن چه که به صعوبت مسأله می افزاید، چندوجهی بودن معادله بحران و مانورهای بی پایان رژیم حول آن برای پراکندن و منفعل ساختن صفوف جنبش دموکراتیک و ضد استبدادی است. واقعیت آن است که ما با بحران مرکبی روبرو هستیم با جنبه های داخلی و بین المللی. بدیهی است که در چنین شرایطی بدون روشن کردن رابطه و جایگاه واقعی هر کدام از محورهای بحران نخواهیم توانست تصویر روشن و شفافی از وظایف مشخص خود به عمل آوریم.

در این جا این سؤال مطرح است که با کدامین خرد سیاسی و قوانین نظامی تشدید همزمان جنگ در دو جبهه داخلی و بین المللی مورد تجویز قرار می گیرد، و رژیمی که تحت فشارهای روزافزون و سخت بین المللی قرار دارد، همزمان با آن بر طبل سرکوب های داخل هم می کوبد؟ برآستی در نزاد و خطر اصلی در کجا نهفته است؟ در درون خانه یا بیرون خانه؟ چاره رژیم در همان حال که به سهم خود هیزم های تازه ای را برای برافروختن شعله های بحران هسته ای می چیند و تلاش می کند که همه نگاه ها را بسوی این بحران کانونی کند، در همان حال مشت آهنین خود را در جهت دیگری بالا برده و به جان زندانیان سیاسی و جنبش دانشجویی و روشنفکران و کارگران و زنان و ملیت ها و... می افتد؟ جنگیدن هم زمان در دو جبهه را چگونه باید تأویل کنیم؟

در پاسخ به این سؤال لازم است سه عامل را یک بار بطور جداگانه و در استقلال نسبی اشان و یک بار در پیوندشان با یک دیگر مورد توجه قرار دهیم:

نخست این واقعیت را، که رژیم بالفعل با پدید آمده مقاومت و مبارزه دلیرانه بخش معینی از جامعه مواجه است. فی المثل در مورد زندانیان سیاسی با مقاومت و مبارزان جسوری روبرو است که علیرغم مواجهه شدن با آن همه بربریت، حاضر نیستند به "چه باید کرد ها و نباید کردهای" رژیم تمکین کنند. آن ها حتا در ایام

اجرای حکم اعدام برخی از زندانیان اهواز و نیز صدور احکام تازه اعدام برای 16 نفر از دستگیر شدگان حاکی از افزایش اشتباهی سرکوب برای ایجاد جو رعب و وحشت در سراسر ایران است. دامنه سرکوب و فشار البته فقط محدود به زندانیان و افزایش اعدام ها نیست، بلکه همزمان گستره وسیعی از جمع آوری دیس های ماهواره ای، کنترل کامل عرصه اینترنت، قبضه کامل حوزه نشر و مسدود کردن کلیه مجاری اطلاع رسانی، فشار به فعالین جنبش ها بویژه جنبش دانشجویی و کارگری و فعالین ملی، برچیدن هرنوع تشکل و نهادی که مستقل از دولت بوده و رنگ و بویی از مخالفت خوانی را در خود دارد، تغییر قانون کار و نمایشی کردن کامل انتخابات... را در بر می گیرد. در یک کلام ما با یک برنامه سرکوب تعمیم یافته و همه جانبه ای سروکار داریم که بطور همزمان خود را در حوزه های گوناگون سیاسی و فرهنگی و ملی و جنسی و طبقاتی... نشان داده و گام بگام گسترش می یابد. این پدیده نشان دهنده آن است که تضاد رژیم با مردم-با همه اقل و اکثر و ملیت ها و در وهله نخست با فعالین و پیشروان جنبش ها- یک تضاد همه جانبه است و این که غلبه بر این تضاد- عمدتاً از طریق سرکوب همه جانبه- به بود و نبود رژیم تبدیل شده است. ویژگی دیگر این سرکوب، هدفمندی و برنامه ریزی شده گی آن است که به آن خصنتی فراتر از سرکوب های موسمی می بخشد. حاکمیت بر این گمان است که اگر جو ترور و وحشت، به همراه انواع فشارهای فرسایشی را بر جامعه و بر فعالین سیاسی- اجتماعی حاکم کند و اگر خود انحصار همه عرصه های اطلاع رسانی و مدیریت آن را بطور کامل بعهده بگیرد و کلیه مجاری آگاه شدن را مسدود نماید می تواند از روند "هوانی شدن" مردم جلوگیری کرده و بیرون جسته گان از "بطری ولایت" را مجدداً افسون هیبت پنجه های خود نماید. و باین ترتیب مشروعیت بیاد رفته را احیاء کرده و خطر فروپاشی را منتفی نماید. جناح حاکم با درس آموزی از فروپاشی بلوک شرق، با شعار "اصلاحات" آری اما به "دست خودمان" و با الهام از الگوی چین\*1، بر آن شد که در گام نخست سرکوب را از بالا و از طریق جمع کردن بساط باصطلاح حاکمیت دوگانه، با یک دست کردن نهادهای قدرت و تأمین اراده واحد شروع کند و آنگاه با اتکاء به آن، گام های بعدی را بردارد. چرا که خوب می دانست در تحلیل نهایی این فرایند بیداری بزرگ در میان پائینی هاست که به رقابت در میان بالائی هادامن می زند و به رقبای جناح حاکم فرصت عرض اندام می دهد. برداشتن گام نخست البته کارچندان ساده ای نبود و تدارک آن سال ها طول کشید. اما نهایتاً بدلیل سرشت تسلیم طلبانه و رویکرد خبیانت آمیز اصلاح طلبان حکومتی نسبت به آرمان ها و ادعاهای خود از یکسو\*2، و بهره گیری از تهدیدهای خارجی از سوی دیگر، بسر انجام رسید. و باین ترتیب بستر لازم برای ورود به عرصه اصلی سرکوب فراهم گردید.

سرکوب فعالین و پیشروان هر بخش جنبش، برچیدن همه تشکل ها و نهادهای مستقل، بستن تمامی مجاری اطلاع رسانی و انحصار مدیریت در تمامی این عرصه ها توسط حاکمیت، هدف عمده سرکوب در این مرحله را تشکیل می دهد. رژیم بر این تصور است که با موفقیت در چنین هدفی خواهد توانست، در مسیر بالندگی و سازمان یافتگی جنبش های توده ای خلل عمده وارد ساخته و با سترون کردن آن ها، جلوی رشد آگاهی و تشکل یابی و لاجرم خطر سقوط خود را خواهد گرفت. ناگفته نماند که تفکیک مراحل سه گانه فوق به معنی تفکیک نسبی آن ها و نشان

## برای ازکار انداختن حربه ...

از یکسو رژیم تهدیدات خارجی را با توجه به تنگناهایی که قدرت های بزرگ دچارش شده اند، آن چنان تهدیدی که منجر به سرنگونی اش بشود نمی بیند و از سوی دیگر در جبهه داخلی روی گسست های موجود در صفوف مقاومت یعنی بین فعالین سیاسی و اکثریت ظاهرا خاموش، سرمایه گذاری کرده است.

در واقع این درست است که رژیم در دو جبهه همزمان می جنگد، اما نباید فراموش کنیم که جنگ در عرصه داخلی رابه موازات بحران بین المللی، بدان دلیل می تواند ادامه دهد که این جنگ هنوز در سطح محدود و عمدتا در میان فعالین متعلق به اقشار و لایه های گوناگون اجتماعی محصور مانده است.

گسست فوق همانطور که وضعیت نامتقارن کنونی را توضیح می دهد، در همان حال راه خروج از آن را نیز نشان میدهد: تقویت و تحکیم پیوند فعالین و پیشروان با بدنه جنبش ها و با پایگان اجتماعی خود، پیوند و همبستگی خرده جنبش های موجود با یکدیگر حول اهداف کلان و مولفه های بنیادین دموکراسی. هدف فرارویاندن نبردهای موضعی که علیرغم خودویژه گی های

خود، در سرشت اصلی اش ماهیتی یکسان دارند. به نبردهای کلان و سرنوشت ساز است. بیرون کشیدن مبارزات موضعی از سیکل بسته ای که در آن گرفتار آمده اند و گره زدن نبردهای کوچک به نبردهای بزرگ. هدف راهبردی برقراری پیوند ناگسستنی بین نان و آزادی است و این که این مهم تنها می تواند بدست خود زحمتکشان و کارگران ممکن شود. و در این میان قرارداد بحران هسته ای در جای واقعی خود از طریق پیوند بین مبارزه برای صلح و علیه جنگ با مطالبات اصلی مردم نظیر مسأله نان و آزادی- از طریق نشان دادن رابطه تنگاتنگ و متضاد آن دو با یکدیگر، از دیگر ملزومات تقویت صفوف جنبش مقاومت

ضد استبدادی و ضد بهره کشی است. واضح است که برای شتاب بخشیدن به چنین روندی تشکیل سکوها و نهادها و دفترهای هم آهنگ کننده- از جمله اتاق های تهاوت- که در آن گفتگوهای متقابل حول مسائل جنبش و هم آهنگ سازی مبارزات صورت می گیرد، بین فعالین جنبش های گوناگون در هر سطحی، در هر شهر و منطقه، و برقراری پیوندهای افقی مابین آنها، ضرورتی درنگ ناپذیر است. مهمترین خصلت این نهادها، خصلت توده ای بودن و برقراری پیوندهای افقی در میان بخش های مختلف جنبش است. اما اگر راه برون شد از بن بست کنونی با ترمیم گسست های موجود بین فعالین با بدنه جنبش ها و پیوند این جنبش ها با یکدیگر- با هدف توده ای کردن مقاومت- امکان پذیر است، آیا امیدی به برطرف ساختن این گسست ها در افق کنونی وجود دارد؟

گرچه پاسخ شسته و رفته ای باین سوال نمی توان داد، اما نگاهی به تکوین روندهای موجود مقاومت، گواه بر این است که افق چندان هم تیره نیست. چرا که اولاً پیدایش جوانه های معطوف به گستراندن پایگاه اجتماعی مبارزه توسط فعالین هر بخش اجتماعی (گسترش عمقی) به موازات رشد روحیه همبستگی در میان جنبش های کارگری و دانشجویی و زنان و روشنفکران و نیروهای مترقی و چپ (گسترش افقی) نشان از درک اهمیت ضرورت بی چون و چرای چنین پیوندی در میان فعالین دارد. باین سمت گیری امیدوارکننده تنها می توان قطعیت و شتاب بیشتری داد. ثانیاً هرچه که زمان بیشتری می گذرد، فرجام نامیمون رویکردهای دیگری نظیر دخیل بستن به اصلاح طلبان حکومتی و یا به قدرت های بزرگ، بیشتر روشن ترمی شود. و ثالثاً - مهمترین آزمون- انباشت پتانسیل اعتراضی در میان "اکثریت نه چندان خاموشی" که رژیم قادر نشده است، با طرح وعده ها و شعارهای عوامفریبانه ای نظیر عدالت و مبارزه با فساد و رنگین کردن سفره نان و یا اقتدار هسته ای و برخی شعارهای ناسیونالیستی، آن ها را بسوی خود جلب کند، افزایش پیدامی کند.

مرخصی های کوتاه مدتی که رژیم ناچار می شود، هر از چندی به برخی از آن ها بدهد، حاضر نیستند، زبان در کام بکشند. در مورد اکبر محمدی و هم چنین احمد باطنی و دیگران چه کسی نمی داند که آنها چوب افشاگری ها و مصاحبه ها و بیانیتهای خود را چه در درون زندان و چه حتا بهنگام مرخصی در بیرون از زندان خورده و می خورند؟ و بدیهی است که اگر چنین مقاومتی در برابر رژیم می که مصمم است آنان را از گور انسانی اشان تهی کند وجود نمی داشت، آنگاه موضوعی بنام جنبش زندانیان سیاسی هم بلاموضوع می شد. این مقاومت، صرف نظر از خود ویژگی و ابعاد جسارت آمیزش، مختص زندانیان نیست. بلکه به درجاتی در سطح کارگران، جنبش دانشجویی، روشنفکری، زنان و ملیت ها... نیز جریان دارد.

دوم این واقعیت را، که رژیم گرچه با یک "اکثریت ظاهرا خاموش" در مقیاس جامعه مواجه است اما خوب می داند که این اکثریت دل خوشی از وی نداشته و هرگاه فرصتی بیابد، از آمدن به میدان اعتراضات ابائی نخواهد داشت. پدیده ای که در صورت وقوع می تواند به جaro کردن کلیه استحقاقات رژیم منجر گردد. بهمین دلیل یکی از اهداف اصلی سرکوب مقاومت فعالین موجود، از جمله زندانیان سیاسی، ارسال پیام تهدید آمیز به این اکثریت آکنده از خشم فروخورده و نگهداشتن آن ها در فضای ترس و بیم است.

سومین واقعیت آنکه، رابطه معنا داری بین سرکوب داخل و بحران آفرینی در سطح بین المللی وجود دارد. باین معنا که رژیم صرفاً از طریق دامن زدن به بحران بین المللی و گرفتن آرایش جنگی و شبه جنگی، قادر به تأمین انسجام درونی و تحمیل سلطه خویش بر مردمی که در مسیر بیداری بزرگ قرار گرفته اند و خواهان تغییر کلیت رژیم هستند، می باشد. و این در واقع بخش مهمی از همان پدیده فرا افکنی اغواگرانه ای است که در بحران کنونی جریان دارد. رژیم اکنون بر این باور است که توانایی دولت های غربی بویژه دولت آمریکا از طریق تهاجم سخت افزاری (جنگ گسترده و اشغال و تحریم گسترده و کارساز) با چالش های جدی مواجه شده و از این بابت کارچندانی نمی توانند بکنند. آن ها بر این باورند که ضربه ای که کمر مرا خرد نکند، بر نیرومند شدن ام خواهد افزود. و این البته چیزی جز بازتاب این حقیقت شناخته نیست که منازعه طلبی خامنه ای و بوش- به مثابه نماد امپریالیسم و طفیل بنیادگرای آن- جز تقویت مواضع یکدیگر و تنگ کردن عرصه بر مبارزات واقعا دموکراتیک حاصلی به بار نمی آورد. رژیم حالا بایکدست کردن خود در بالا و دیگر نگران پروژ انقلاب محملین هم (یکی از پروژه مورد نظر قدرت های بزرگ) نیست. آن ها اکنون بیش از هر زمان دیگر از خطر شعله و روشن شدن مقاومت عمومی نگرانند.

البته جنگیدن همزمان در برابر دشمن و دشمنانی نیرومندتر از خود، با هیچ قانون جنگی مطابقت نداشته و تخطی کننده آن هم باید روزی تاوان سنگین بی اعتنائی خود را پس بدهد. و درست بهمین دلیل، وقتی که آن ها روزی مجبور به گزین شوند، در تحلیل نهانی این نبرد داخلی است که جبهه اصلی را تشکیل خواهد داد و آنها به هنگام خود، برای تقویت موقعیت خویش در برابر آن، با قدرت های غربی کنار خواهند آمد.

اکنون می توانیم با توجه به این عوامل سه گانه، در پاسخ به سوال مطرح شده در بالا، به بررسی شرایط و عللی بپردازیم که در وضعیت کنونی به رژیم امکان جنگیدن در دو جبهه همزمان را می دهد:





## یک میلیون فریاد !

قطعا روزی می رسد که میلیون ها زن ایرانی ابعاد تحقیری را که روزانه بر آن ها می رود، درک کرده و دیگر آن را تحمل نمی کنند. روزی می رسد که میلیون ها زن می دانند، چگونه بر سرنوشت خود حاکم شوند.

سرعتی که جنبش زنان در رشد و اعتلای ذهنی و بخشا عملی از خود نشان می دهد، قابل تحسین است. به جرئت می توان گفت جنبش زنان کم کم جای گاه شایسته خود را در میان جنبش های اجتماعی در ایران می یابد و با استعدادی که از خود نشان می دهد، می تواند وظایف تاریخی خود را به نحو احسن به انجام رساند.

استراتژی جنبش زنان رفع تبعیض جنسی است و برای این که ابعاد دهشت ناک این تبعیض را که تار و پود زندگی زنان را در بر گرفته است، به کنار زند، آماده هر جنگی است. آماده است تا برای به دست آوردن آن، هر هزینه ای بپردازد. آماده است فریاد خود را در خیابان به گوش های سنگینی که توان شنیدن ندارند، برساند. آماده است ضربات باتوم را بر تن و جان خود تحمل کند و آزادی خود را از دست بدهد.

جنبش زنان برای تغییر قوانین تبعیض آمیز می جنگد، علیه خشونت در خانه مبارزه می کند، برای دست یابی به آزادی پوشش، نافرمانی می کند و اکنون تمام تلاش خود را به کار می برد تا با جمع آوری یک میلیون امضاء، ضرورت تغییر قوانین ضد زن حاکم بر جامعه ایران را نشان دهد و ثابت کند که با تعویض این قوانین و تصویب قوانین حامی زنان، چگونه سرنوشت زن ایرانی تغییر خواهد کرد.....

اما با تمام این ها بسیار دور از میلیون ها زنی ست که نیروی اصلی این جنگ محسوب می شوند. جنبش زنان می جنگد و پیش می رود، اما تنهاست. نیروی خود را جمع آوری نمی کند. جنبش زنان، زنانی را که بدون داشتن کوچک ترین آگاهی فمینیستی برای انجام طلاق در راه روهای دادگاه ها سرگرداند و از حق مسلم خود دفاع می کنند، نمی شناسد. با زنانی که فرزند خود را برداشته و به علت نداشتن حق سرپرستی، فرار را بر قرار ترجیح می دهند، ارتباطی نمی گیرد. جنبش زنان دخترانی را که به علت از دست دادن بکارت خود، مجبور به خودسوزی شده و یا به تن فروشی می پردازند، رها می کند و به زنانی که در خانه به همسر دوم و سوم شوهر خود خدمت می کنند، توجهی نشان نمی دهد.

جنبش زنان برای رسیدن به استراتژی ای که پیشه کرده است و هر لحظه زندگی خود را فدای آن می کند، نیروی لازم را ندارد و گام ها با نیروی پایه ای خود فاصله دارد.

هم اکنون میلیون ها زن ایرانی بدون ارتباط فکری و با عملی با جنبش زنان، علیه قوانین تبعیض آمیز حاکم دست و پنجه نرم می کنند. آن ها سازمان گر نیستند، کار جمعی نمی کنند، تئوری نمی دانند، فمینیسم را نمی شناسند، اما می دانند که قوانین موجود در ایران، ضد زن هستند. می دانند با همین قوانین است که جز تحقیر چیزی نصیبشان نمی شود. آن ها آثار این قوانین را در تمامی لحظه های زندگی شان لمس می کنند، اما نمی دانند که تغییر قانون تنها گام اول است و اگر مبارزه با مظاهر تبعیض از تمامی جوانب ادامه داده نشود، قوانین با جملات دیگری به تصویب رسیده و به تبعیض ادامه خواهند داد.

یکی از وظایف مهم جنبش زنان در شرایط کنونی، ارتباط و تماس با این نیروی میلیونی است تا بتواند به اعتراض خود نسبت به قوانین ضد زن، جنبه واقعی و عملی دهد. تا زمانی که نیروی پایه ای زنان پشت جنبش زنان نایستند، هیچ قانونی تغییر نخواهد کرد.

**باید یک میلیون امضاء را به یک میلیون فریاد تبدیل کرد !**

باین ترتیب ملاحظه می شود که برای ازکار انداختن کامل حربه سرکوب، مثل همه مبارزات رهانی بخش راه آسانی وجود ندارد. مهم سمت گیری درست و شالوده ریزی از هم اکنون، برای زمانی است که بایرقراری معادله اجتناب ناپذیر نتوانستن و نخواستن، شیرازه رژیم آماده فروپاشیدن می شود. مهم آنست که بتوانیم بین تاکتیک و استراتژی، جهت گیری عمومی و فعالیت جاری پیوند مشخص و ملموسی برقرار کنیم. در چهارچوب چنین رویکردی راهی جز گسترش گام بگام صفوف مقاومت توده ای و خنثا کردن طرفندهای رژیم در سطح ملی و بین المللی در هر لحظه و زمان و جنگیدن در هر سنگر و هر قلمروی که رژیم در آن لانه کرده، وجود ندارد. برای تقویت صفوف مقاومت باید قبل از هر چیزی به گسست های حاکم بر آن فائق آمد. در همین راستا، کند کردن حربه سرکوب بعنوان یک وظیفه عاجل از اهمیت تاکتیکی مهمی برخوردار است:

بهره گیری موثر تر از فشارها و حمایت های مثبت نهادهای مترقی و مدافع حقوق بشر در اقصاء جنایات رژیم و گسیل هیئت های بازرسی از زندانیان، اعتراض به نقض مداوم و خشن حقوق بشروم چنین جلب حمایت جنبش های جهانی، تقویت صدای سوم در صفوف جنبش های صلح، پشتیبانی مالی و سیاسی فعال تر از اعتراضات داخلی از جمله این وظایف تاکتیکی بازدارنده است که گرچه حاصل بخشی آن محدود می باشد اما هم نتیجه آن در کوتاه مدت محسوس است و هم تقویت کننده جهت گیری عمومی. نباید فراموش کنیم که در این عرصه های تاکتیکی هنوز ظرفیت های استفاده نشده فراوانی برای اعمال فشار بیشتر به رژیم وجود دارد که متأسفانه مورد بهره برداری قرار نگرفته است. ظرفیت هایی که به خود آمدن اپوزیسیون مدعی آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی در بهره برداری از آن نقش مهمی دارد. هم چنین نباید فراموش کنیم در شرایطی که جنبش های نوپا و مستقل، در سخت ترین شرایط، در تلاشند تا بر روی پای خویش قرار بگیرند، و در همان حال باشدیدترین یورش های سازمان یافته و نقشه مند رژیم مواجهند، پشتیبانی همه جانبه از آن ها از اهمیت زیادی برخوردار است. و بالاخره کلام آخر اینکه، هرگز نباید از یاد ببریم که ما هم-ما نیروهای اپوزیسیون متعلق به چپ در خارج از کشور به نوبه خود جزئی از گسست های موجود هستیم و در ایجاد و ماندگاری آن ها نیز نقش و سهم درخوری داشته و داریم. گسست هایی که رژیم بقاء و توانایی های خود را از وجود آن ها، می گیرد. و به همین دلیل غلبه بر این گسست ها، در عین حال بخشی از ادای دین ما به جنبش را تشکیل می دهد.

06.20-1385-11-09-2006

### پانویس :

1\* -پرداختن به این که آیا اصولا شباهتی بین شرایط ایران و چین وجود دارد یا نه و اینکه آیا اصولا اصلاحات در نظام مبتنی بر ولایت فقیه چه معنا و دامنه ای می تواند داشته باشد، خارج از حوصله این نوشته است. در اینجا منظور ما تنها اقتباس در حوزه شیوه ها و شکل است.

2\* - چنانکه این روزها، بانزدیک شدن انتخابات مجلس خبرگان و شوراهای اسلامی شهر و روستا، با داغ شدن مجدد این مساله که منشأ مشروعیت ولی فقیه، از رای خبرگان منتخب "مردم" سرچشمه می گیرد یا از انتصاب به اسلام و خدا، ، باریگردامنه منازعه بین دو جناح را شدت بخشیده است. در کشاکش این نبرد، رفسنجانی که مدتی پیش در قم نزدیک بود کتک بخورد و عمامه اش را بیاد دهد، و اکنون هم بخش مهمی از اصلاح طلبان و محافظه کاران حول آن او جمع شده اند، باریگرد در حال "استخاره" کردن برای شرکت کردن و یا نکردن در انتخابات مجلس خبرگان است. از سوی دیگر همسر سرسختگوی دولت، محمد خاتمی را تجسم اسلام آمریکائی خوانده و خواهان خلع لباس او شده است. جناح حاکم مدعی است که اصلاح طلبان از طریق شورا و خبرگان، خواب بازگشت به قدرت رامی بینند و به همین دلیل یورش تبلیغاتی وسیعی را علیه آنها آغاز کرده است.

3\* - برجسته ترین فرارزین خیانت، برگزاری انتخابات کاملا نمایشی ریاست جمهوری توسط دولت خاتمی بود که از پیش کاملا روشن شده بود که مفهومی جز انتصاب و اجرای فرمان ولی فقیه ندارد. او برای انجام این خوش خدمتی به دستگاه ولایت و خیانت تاریخی به هدف های اعلام شده خود، ناچار شد حتا در برابر عصیان و نافرمانی نیروهای حامی خود بایستد. گزاره نیست که اگر گرفته شود انداختن حلقه دایره گردن اصلاح طلبان قبل از همه بدست خود محمد خاتمی صورت گرفت.

## به گرامیداشت یاد یاران



۰۰۰ در بارش تگرگ

آنان که جانتان را

از نور و شور و پویش و رویش سرشته اند!

تاریخ سر فراز شمایان به هر بهار

در گردش طبیعت تکرار می شود ،

زیرا که سرگذشت شما را ،

به کوه و دشت

« بر برگ گل ، به خون شقایق ، نوشته اند »

« محمد رضا شفیعی کدکنی »

\*\*\*\*\*

دربارن قرار است خانواده های اعدامیان، روز جمعه ده شهریور باردیگر درخاوران اجتماع کنند و یاد یاران گلخون را گرامی بدارند. خبر این اجتماع امثال پرشورتر و پیرسر وصداتر ازسالهای پیش بگوش رسیده است . گل بوته های خشک و بی آب و علف خاوران، هر سال در دونوبت - نوروز و ده شهریور- ویا درزا د روزهریک تن از خاک خفتگان اعدام های خونین ، گلباران می گردد.

گلزار خاوران و گورستان های جمعی اعدامیان که حزب الله « لعنت آباد » و « پرت آباد » ش می خوانند ، خاطره زندگی بخش همه خفتگان در خاک ، درهر بهار و تابستان، راه ومعبر بی پیر خود را برهزاران هزار تن ازهمسران و فرزندان ، خواهران و برادران ، مادران و پدران دلسوخته وآزادبخواهان بیدار دل می گنشايد تا خشم خود را بر فرق مرگ آفرینان ضد تاریخ و عاملین این جنایات بگویند.

کینه وجودی هر خاک خفته « پرت آباد » و « لعنت آباد » ی چه سنگینی می کند بردل بیدادگران زمان و چه جان مایه نشاط آوری ازهستی زندگی بر دل های یکایک خانواده ها می افشاند وقتی بر سر خاکی گرد می آیند. بی آنکه بدانند جان مایه زندگی شان در کدامین تکه از این خاک آرمیده اند. چرا که شب پرستان مرگ آفرین ، این جان های هستی سوز را دزدانه و شبانه بر خاکشان سپردند تا جین وچون خود را ببوشانند وفتوای امام مرگ را از دیده ها پوشیده بدارند.

همین بی خبری خانواده ها از تعلق هر قطعه به عزیز خود، آنان را به رقص میدانشان می کشاند. وقتی در خاوران بر گرد کور جمعی حلقه میزنند . پای گویان وسرود خوانان هر یک به نجوا می نشینند تا اندرون خویش را از خشم و نفرت حاکمان خالی گردانند.

انگارهریک از حاضران درآن ساعات تجمع شان « رقص میدانشان آرزوست » و چه جانی دارد سرود وترانه خوانی : « دایه دایه وقته جنگه / چشیمه وا کنین آفتو قشنگه .../ برارم

خیلین سیصد هزارن / سی تقاص خین مه سر ور میارن... « ترانه وسرودی که تیرباران هوشنگ تره گل- همایون کتیرایی و ناصر کریمی را برابرچشمان مان می نهد . چه جانی دارد سرود آفتابکاران جنگل « سر اومد زمستون / شگفته بهارون / گل سرخ خورشید باز اومد و شب شد گریزون/ کوه ها لاله زارن، لاله ها بیدارند / تو کوه ها دارن گل گل آفتابو می کارن...» وضرباهنگ عارف قزوینی با صدای قمرالمکوک وزیری ، هر مادری را با لالایی دلآویز شبان و روزان خود با کوری همساز می کند: « ... از ابر کرم خطه ی ری رشک وختن شد/ دل تنگ وچو من مرغ قفس بهر وطن شد/ چه کج رفتاری ای چرخ/ چه بد کرداری ای چرخ/ سر کین داری ای چرخ / نه دین داری نه آئین داری ای چرخ/ خواری ای چرخ...» وچه مستانه می نماید ناله مرغ سحر : « مرغ سحر ناله کم کن، داغ مرا تازه تر کن/ زاه شرریار این قفس را/ برشکن وزیر وزیر کن/... وزنفسی عرصه ی این خاک توده را/ پر شررکن، پرشررکن.../ راستی ومهر ومحبت فسانه شد/ قول وشرافت همه ی گی از میانه شد/ از پی دزدی وطن ، دین بهانه شد/ دیده تر کن ...» و نجوای مادران وهمسران با ترانه خوانی مرا بیوس : « صحنه این دیدار مستانه را به تجمعی دیگر نوید می دهد: « ... در میان توفان ، هم پیمان با قایقران ها/ گذشته از جان باید بگذشت از توفان ها/ به نیمه شب ها دارم با یارم پیمان ها/ که بر فروزم آتش ها در کوهستان ها /.../ به راه دیگر اکنون باید سر بسپارم/ ز صبح روشن باید از آن دل بردارم/ که عهد خونین با صبحی روشن تر دارم/...دختر زیبا امشب بر تو مهمانم، در پیش تو میمانم/ تا لب بگذاری بر لب من ...روشن سازد یک امشب من...»

ترانه های ممنوعه با کلماتی ممنوعه در جنون خاورانی هم سر ممنوعه و در تجمعی ممنوعه،توفنده از گلو ی هر جوان دختر و پسر، فرزند پدر و مادر از دست داده و همسر، مادرپدری ، درخاوران بدل به فریادی می گردد تا خشم فروخته خویش را نتارچانیان کشتارخونین خیابان ها و زندان ها کنند.

امروز سالیان چندی از سپری شدن تابستان های خونین ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ و نکبت این حاکمیت بیست وهفت ساله می گذرد، سالیانی که از جانب خانواده ها و بستگان بیشمار ی که فرزندان شان جان و هستی خویش را بر سر پیمان و وفاداری به آرمان خواهی های خود وانهادند ، اطلاعات زیادی به میان مردم درز کرده است . از جمله اینکه : تنظیم هر دفتر خاطراتی ، مستند ترین سند افشاگر نظامی ایست که شاهدان عینی، همه جنایات آفریده شده را بر ملا می سازند وپیدایی گورهای جمعی و تک گورها نیز، نشان ازبیداد تمامی کشتار و قتل و اعدامی ایست که از فردای روی کارآمدن این نظام ، به فرمان نائب برحق امام زمان(خمینی)، آنگاه که بر اریکه قدرت پهلو زد، در پشت بام مدرسه محل سکونت اش در تهران،خلخال ی رابه وکالت نام خویش برگزید تا احکام پشنت احکام صادر کندومحکومین در میان سکوت بهت انگیزتمامیت جامعه آنروزی ما وسکوت دولتهای جهانی، بدست گروهی از پاسدارن جان ستان یکی پس از دیگری تیرباران گشتند تا آنان را با نام و بی نام درمحل ی به خاک سپارندو پس آنگاه جولان خلخال ی در جنوب ایران و خیزش اعراب ساکن(اهواز) وترکمن صحرا- کردستان ، کشتاری خونین به جا گذاشت

که امروز تا حد زیادی با تلاش و پیگیری خانواده های اعدامیان و کسان آنان این جایگاه ها شناساسی شدند وهر یک ازاین مکانها به نشان یک جنایت ، دردرون دلها نام و نشان خود را به جای نهاده اند ونشان هرگوری خود از مصادیق اسناد « جنایت علیه بشریت» توسط آمران و عاملان ، سرکردگان این نظام محسوب می گردد.

جدا از خاوران تهران بزرگ در بخش وسیعی از استانها ، شهرستان ها و روستاهای ایران « لعنت آباد» ها و بزبان دیگر « پرت آباد » های با نشان و بی نشان بیشمار ی تا به امروز شناسایی شده است . دهها و صد ها گورستان علنی و مخفی پوشیده از دلاور دختران ، پسران ، زنان و مردان ایران را دربرمی گیرد، سرکوب گران نظام اسلامی هر یک از آن ، انسان های باورمند را با اتهامات وجرم های ناکرده و بی پایه در برابر مقاومت اندیشه گی شان با انتساب به آن سازمان واین حزب ،

(\* شهر ارومیه : روبروی ساختمان صدا و سیما، بلوار رادیو و تلویزیون قبرستان شهر.

## به گر امیداشت ....

(\* شهر گچساران : گورستان بهائیان .  
\* ) شهر اراک : اتویان اراک \_ یجنورد در ۶ کیلومتری اراک .  
همه بخاک افتاده گان این قتلعام ها با فتوا و دستور شخص خمینی و تشکیل « کمسیون مرگ » که از جانب ایشان ، مامور این قتل عام ها شدند، صورت پذیرفت . در این میان : « هیات تهران ، که از شانزده نفر تشکیل می شد ، شامل نمایندگانی از سوی شخص امام ، رییس جمهوری ، دادستانی کل ، دادگاه انقلاب ، وزارتخانه دادگستری ، اطلاعات و مدیریت زندان اوین و گوهر دشت بودند . سرپرستی هیات برعهده آیت الله اشراقی گذارده شده بود که دو دستیار ویژه داشت ، حجت الله نیری و حجت الاسلام مبشری در پنج ماه بعدی این هیات توسط بالگرد از اوین به گوهر دشت دررفت و آمد بود . نام این هیات را « هیات مرگ » گذارده بودند ( پرواند آبراهامیان ، اعترافات شکنجه شدگان زندان ها و ابراز ندامت های علنی در ایران نوین ، ترجمه : رضا شریفها، نشر باران ، صفحات ۲۳۹و۲۳۸)

امسال در کنار زنجیره وسیع و گسترده برپایی پادمان های سراسری در جای جای جهان که با « فراخوان مشترک شخصیت ها، انجمن ها و تشکل های دموکراتیک در باره پادمان کشتار سراسری زندانیان سیاسی ایران...» \* همگان را به مبارزه علیه به زنجیر کشیدن انسان ها به خاطر عقایدشان و شکنجه و کشتار دگراندیشان ، به تحرکی سراسری فراخوانده اند . این حرکت تا به امروز پاسخ مثبت بخش وسیعی از اشخاص ، نهاد ها و انجمن های فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی را دریافته است . درچنین شرایطی باردیگر درتابستانی دیگر، خانواده ها ی اعدامیان درمیان انیوه ایرانیان آزادیخواه و هم سرنوشت در روز جمعه ده شهریور ۱۳۸۵ در خاوران تهران و دیگر مکانها جمع می شوند تا یاد بخون افتاده گان آرمانخواه خویش را گرمی دارند و به تمامیت نظام جمهوری اسلامی ایران سرود خوانان نه گویند. فریادشان افزون باد!!



**\* با ما ارتباط بگیرید \***

ایمیل روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

گروه ودسته خاصی از جمله : سلطنت طلب و شاهی - فرقان - آرمان مستضعفین - مجاهد خلق - امتی - هوادارشریعتی - فدائی - اقلیتی - چریک فدائی - راه کارگری - پیکاری - رنجبری - سازمان انقلابی - کنفدراسیونی - کومه ای - کرد دموکراتی - وحدت کمونیستی - رزمنده گانی - سهندی - سریداران ( آملی ) - اکثریتی - ۱۶ آذری - توده ای - بهائی - کرد - ترکمن - بلوچ - عرب و آذری - ملی گرا - تجزیه طلب - آمریکایی - تروریست - فراری و طرفدار اجنبی و... به مرگ کشانده و به گورهای دسته جمعی سپرده اند . از جمله این گورستان ها می توان از : گورستان های خاوران تهران بزرگ - مشهد - اهواز - تبریز - شیراز - اصفهان - گناوه - کرمانشاه - گیلان ( رشت ، انزلی ، فومن ، لاهیجان ، سیاهکل ، لنگرود ، رودسر) - زاهدان - مازندران ( گرگان ، چالوس ، آمل ، شهسوار ) - همدان - ایلام - ارومیه - گچساران - اراک و... در جای جای ایران نام برد .

(\* تهران بزرگ : « لعنت آباد» جاده خاوران پشت گورستان آرامنه و جنب گورستان بهائی ها، در بهشت زهرا قطعه ۹۳ و برخی نقاط دیگر .

(\* شهر مشهد : « لعنت آباد » بعد از هاشم آباد جاده اصغریه و برخی نقاط پرت گورستان قدیم.

(\* شهر اهواز : درچندین محل از جمله : جاده کوت عبدالله نزدیک گورستان بهشت آباد . بزرگراه سوسنگرد- پشت روستای آفاق نزدیک گورستان جهادو...)

(\* شهر تبریز : گورستان پشت جاده قدیم تبریز، خیابان راه آهن گورستان وادی رحمت

(\* شهر شیراز : در گورستان قدیم ، قطعه ۲۸ دارا لرحمان و میدان تیر « چوگیا » شیراز محل تیر باران کردن محکومین به اعدام .

(\* شهر اصفهان : قطعات ۴۱ - ۹ - ۸ - ۷ - ۵ - و... در ته باغ رضوان .

(\* باغ کاشفی اصفهان .

(\* قبرستون تخت پولاد اصفهان ( قبرستون کافرا ) ، باز داشتگاه سید علی خان واقع در کمال اسماعیل اصفهان و کشتار گاه آنجا...)

(\* قبرستون دور افتاده بالای قبرتستون آرامنه اصفهان

(\* تاغهای دهکده ای به نام قدرجان در نجف آباد اصفهان

(\* شهر گناوه : در قبرستان قدیم نزدیک امامزاده...)

(\* شهر کرمانشاه : باغ فردوس ، جاده سیلو نزدیک قبرستان کودکان .

(\* استان گیلان ( شهر رشت : گورستان قدیمی رشت در جاده رشت به لاهیجان در گوشه پرت افتاده ای از قبرستان تاز

آباد) ودر (شهرستان لاهیجان : گورستان قدیمی سید مرتضی ، کاشف غربی منطقه کاروانسرابار وچند محل دیگر...)

ودر) شهرستان لنگرود : گورستان - وادی - شهر، قسمت انتهای ضلع غربی ، پشت غسالخانه معروف به مشهدی اسماعیل

باغ و گورستانهای اطراف چمخاله و روستای چاف ... و (شهر رودسر : در قبرستان قدیم در منطقه پرت آن به خاک سپرده شدند .)

(\* شهر زاهدان : جاده بهشت مصطفی گورستان زاهدان خیابان گاراژ .

(\* استان مازندران (شهرگرگان : گورستان بهائیان و راه جوپاری بهشت زهرا) و ( شهرآمل : موازی استادبوم آمل ، خیابان طالب آملی) و (شهرستان شهسوار: قبرستان قدیمی

شهر در منطقه پرت ) به خاک سپرده اند.

(\* شهر همدان : در جاده ملایر گورستان باغ بهشت زهرا.

(\* شهر ایلام : امامزاده صالح آباد، دست چپ روی تپه .



"علیه فراموشی":

## کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۰ زندان قم.



بازجویی بردند. حدود دو ساعتی با شخصی بنام ایزدی جر و بحث داشتیم. گاهی تهدید می کرد و گاهی برادرانه نصیحت می کرد! آخر سر گفت هم تو میدانی و هم من که آنچه می گویی حقیقت ندارد! و باید منتظر دادگاه بمانی.

بعد از آن روزها او را ندیدم و انتظارم برای آزادی به یأس تبدیل شد. هیچ اسم و آدرسی به آنها نداده بودم. طبیعتاً وضع بغرنجی بود، تا کی باید بلاتکلیف بمانم! آنهم در زمانی که بچه ها در خیابانها تمام وقت در حال فعالیت هستند. شب هنگام وقتی پاسدار درب اصلی انفرادی ها را برای دستشویی رفتن و غذا باز کرد، صدای دختری را شنیدم که با او حرف می زد، کمی جلو رفتم و گوش ایستادم، دختر می گفت من می ترسم لطفاً به خانواده ام خبر دهید که بیایند و مرا از اینجا ببرند و پاسدار می گفت امشب اینجا میمانم هستی چرا که خانواده ات خواسته اند که تو اینجا باشی. کمی بعد پاسدار کارش را تمام کرد و رفت. سر جایم نشستم، اشتها نداشتم غذا را کنار زدم و در روایا هایم غرق شدم، سکوت هم جا حکم فرما بود فقط گاهی صدای سلول بغل می آمد معلوم بود که آن دختر بسیار نا آرام است. او که بود و آنجا چه کار میکرد! چرا خانواده اش خواستار زندانی شدنش شده اند، در همین فکر ها بودم که صدای باز شدن چفت در آمد، اول فکر کردم اشتباه شنیدم اما کمی بعد احساس کردم که پنجره سلول کمی باز شد. به پنجره خیره شدم داشت آرام آرام باز می شد، با وجود اینکه نمی ترسیدم ولی ضربان قلبم تند شد. پرسیدم کیستی. صدای ضعیفی به زور شنیده شد. سلام اسم من مریم است و دوباره سکوت. از او پرسیدم چطور در را باز کردی و چرا. گفت پاسدار پادش رفت پشت دری را بزند و من هم راستش می ترسم و آرام ندارم. کمی بیشتر در را باز کرد، حالا یک چشمش را میدبدم! گفتم چه می خواهی، گفت احتیاج دارم با کسی حرف بزنم. برای آنکه اعتمادش جلب شود علت دستگیری خودم را تعریف کردم. اولش کمی با شرم نگاه می کرد ولی کمی بعد انگار سالها همدیگر را میشناسیم همچنان با حرارت و بدون نگرانی شروع به تعریف کردن داستان زندگیش شد که یکدفعه متوجه شدیم نزدیک صبح است! شغلش معلمی بود، با پسر دایی اش در خیابان هنگام رانندگی مورد شک پاسداران واقع شده بود، از او جواز ازدواج خواسته بودند. آنها نداشتند. آنها را محکوم به، ازدواج و جریمه و شلاق کرده بودند. متأسفانه جالب اینجا بود که مرد را آزاد کرده و زن را زندانی!! مریم از شهر قم بدش میآمد، از خانواده اش عصبانی بود و در فکر پیدا کردن کمکی بود که از خانه فرار کند! از من می خواست که به او کمک کنم تا در تهران بتواند زندگی کند. قولی در هوا! به او دادم و نا خود آگاه به او اعتماد کردم. اسمم را به او گفتم و از او خواستم اگر آزاد شد به خانواده ام خبر دهد که مرا گرفته اند. فردای آن روز او را بردند و سه روز بعد خانواده ام به ملاقاتم آمدند. چند روز بعد به دادگاه رفتم، و بنا بر همان تردید اولیه هم از مواضع چپ دفاع کردم و هم منکر سیاسی بودن شدم، نتیجه آن شد که حاکم شرع حکم به سه ماه زندان داد. اواخر ماه دوم بود که حادثه سی خرداد شصت اتفاق افتاد. تا آن زمان تعداد انگشت شماری زندانی در زندان سپاه بود که آنها عمدتاً آخوندهای خلاف کاری بودند که بواسطه مال مردم خوری، عمل لواط، تجاوز به محصلین حوضه علمیه، داشتن تعداد بیشماری همسر غیر قانونی و پس انداختن تعدادی بچه بدون سرپرست مالی و انواع جرایم در این مایع ها که عمدتاً توسط دادگاه ویژه روحانیت پرونده آنها رسیدگی می شد. بعد از سی خرداد جمع زیادی از هواداران گروه ها بویژه مجاهدین را دستگیر کردند. آن روزها مردان بسیار ملتهب بود هر روز به تعداد زندانیان افزوده می شد زندان بقدری پر شده بود که واقعاً جای خالی وجود نداشت. من شبها برای خوابیدن از بالای کمدی استفاده می کردم که سطح اش چیزی حدود یک متر در سی سانت بود. تا من خوشحال بودم که این جا را دارم! تابستان قم بسیار گرم و کشنده است داخل بند بعلت تراکم جمعیت و گرما هر روز تعدادی بیهوشی و بحالی های ممتد داشتیم. در همین روزهای ملتهب و پر خیر یکباره پاسداران به داخل بند ریختند، همه زندانیان را از پشت دست بند زدند و داخل تنها اتاق بند که واقعاً ظرفیت نصف آن جمعیت را هم نداشت ریختند. از آنجا که خبرها بسیار جدی بود و پاسداران مسلح وارد بند شده بودند ما فاتحه خودمان را خواندیم! گرمای بالای ۵۰ درجه، کمبود شدید هوا، ترس از آتش زدن زندان یا به رگبار بستن زندانیان همگی نفس مان را بند آورده بود حتی از ترس ناله هم نمی کردیم بوی ادرار، بوی استفراغ، بوی بدنهای عرقی بهم چسبیده مان بیشتر دگرگون مان می کرد. ۴ روز بهمان شکل در کسبیدیم، درد کتف های مان بقدری آزار دهنده شده بود که دیگر برای کسی طاقتی نمانده بود. مرتب از پشت در تهدیدمان می کردند. انواع و اقسام نمایشهای تهدید آمیز و ترس آور را با چاشنی های فحش تا جایی که میتوانستند نثارمان می کردند. بعد از ۴ روز داخل اتاق بوی تعفن گرفته بود تا جائیکه پاسداران نمی توانستند حتی نزدیک در بشوند. بلاخره در باز شد و دستهایمان را هم باز کردند. پاسدار(ی بچه مازندران) بود که قبل از سی خرداد با هم زیاد بحث می کردیم. وقتی او را دیدم اولین حرفش این بود که دیدی شما منطق ندارید و دست به اسلحه بردید! منظورش اعلام عملیات مسلحانه توسط مجاهدین بود و بعد اضافه کرد که دیگر ما با هم بحثی

یازدهم اردیبهشت ماه سال ۶۰ در پی ما موریت سازمانی به قصد رفتن به خوزستان بودم که در خیابان انقلاب با دوستی مواجه شدم. مدتها بود که از او خبر نداشتم. فکر میکردم که دستگیر شده. کمی سراسیمه بود. از او جویای حالش شدم. توضیح داد که بعضی از خیابانها توسط گشت کمیته بسته شده و مردم را بازرسی میکنند. فکر کردم چه فرشته ای بود این رفیق! چرا چون مسیر من هم در همان خیابان ها بود. بعد از خداحافظی تاکسی گرفتم و به راهم ادامه دادم. توی تاکسی سه نفر بودند. یکی جلو و دو نفر عقب. نفر جلویی با حرارت از عمل کرد دولت دفاع میکرد و دو نفر عقب طبق بحثهای آن روزها موضوع جنگ و گرانی و نبود آزادی ها ..... را به رخش می کشیدند. خواستم حرفی بزنم که یاد دوستی افتادم که موضوعی دقیقاً مشابه برایش اتفاق افتاده بود. او تعریف میکرد که در همین مسیر با مسافری روی عملکرد دولت بحث می کرده که نزدیکی های میدان قزوین مسافر از راننده تاکسی با تندی می خواهد که بایستد بعد پایین می آید و اسلحه کمری اش را روی شقیقه دوست ما می گذارد و میگوید اگر مردی حالا علیه حکومت حرفی بزنی! خوشبختانه با وساطت راننده، قضیه به خیر میگذرد. بلاخره ما به راه آهن رسیدیم. چه خبر بود! سوزن به زمین نمی افتاد. من خیلی شانس داشتم که از طریق دوستی توانستم بلیط تهره کنم. با زحمت خودم در ر کپه ای جا دادم. و نفهمیدم که چه وقت خوابم برد.

مدتی بعد در اثر سرو صدا بیدار شدم. مامورین قطار همچنان با مسافری در حال جر و بحث بودند. مادری با التماس از آنها و مسافرین می خواست که جایی برای آنها تهیه شود. آنها چهار نفر بودند. مادر، مادربزرگ، دختری جوان و یک بچه و مقدار زیادی وسایل. بیچاره ها حتی جا برای نشستن در کف قطار را هم نداشتند. بلاخره احساس انقلابی ما گل کرد و جایم را به آنها دادم. مادر ضمن دعا به جانم گفت که نگران وسائلم نباشم! من هم تشکر کردم و خودم را داخل راهرو کشاندم. کنار پنجره ایستادم و غرق در رویاهای غبار آلودم شدم. نمیدانم خواب بودم یا بیدار که صدای ترمز قطار را متوجه شدم. قطار در ایستگاه قم بود. صدای اذان آمد. کمی نگران شدم. پاسداران برای بازرسی به داخل قطار ریختند. تمام وسایل و حتی کیف های دستی را هم می گشتند. از عده ای مدارک شناسایی هم می خواستند. به من رسیدند. پرسیدند که آیا چیزی همراه دارم! گفتم نه! از من گذشتند. به داخل کپه قبلی من رفتند. من احتیاطاً به سمت واگونی دیگر رفتم. اجازه پیاده شدن از قطار را نداشتیم. نیم ساعتی نگذشته بود که سرو کله پاسداران با همان خانم که جایم را بهشان داده بودم. پیدا شد. او به آنها مرا نشان داد. کار تمام بود من را به همراه دو نفر پسر و دختر به داخل قرار گاه سپاه واقع در راه آهن بردند. هر کدام را در سلولی جای دادند.

ضمن اینکه بار اولم نبود که مزه سلول را می کشیدم ولی کمی نگران بودم. ساعتها نزدیک ۸ و ۹ صبح ما را به دفتر زندان بردند. در تناقض بودم که از خط و مشی سازمانی ام دفاع بکنم یا منکر همه چیز بشوم. آن روزها فضای دفاع کردن از آرمانها بسیار حیثیتی بود و از طرفی دیگر در آن ایام پر تب و تاب کشور، ماندن در پشت دیوارهای سلول و به انتظار حوادث نشستن برد باری زیادی می خواست. آنها از ما آدرس و تلفن می خواستند. آن دو نفر دادند و با توجه به اینکه خانواده آنها بدنبالشان بودند آزاد شدند. مرا هم به قسمت دیگری برای



## علیه فراموشی ....

؟ او گفت: از داخل زندان می شناسم. از او پرسید چطور آدمی است. او گفت هوادار گروهک راه کارگر، در زندان از مواضع اش دفاع می کند، دیگران را تشویق به مقاومت میکند. مرا هم یک بار تهدید به مرگ کرده!! اندلیب نگاهی خشمگینانه به من کرد و گفت زیانت هم دراز است. من که کار را تمام شده می دانستم با نا امیدگی گفتم همه این ها اتهام است و از ترسش هر پرتو پلاپی به نظرش می رسد میگوید. در این لحظه پاسدار گفت حاج آقا اجازه هست چیزی بگم. اندلیب با سر به او اجازه داد. حیدری نگاهی به من کرد، کمی مکث کرد و گفت: حرفهای سید\*\* درست است او اصلاً اهل بحث کردن نیست نماز می خواند و به گروهی وابسته نیست، غیر از خدمت در زندان، من هیچ کار بدی از او ندیده ام و این متهم هم که می گوید تهدید به مرگ شده اساساً داخل اتاق نگهبانها می خوابد و با داخل بند و زندانیان هیچ گونه کاری ندارد. اندلیب با عصبانیت گفت کافیتست! چند سوال مشابه هم از آن دو نفر کرد وبعد دستور داد که ما را به سلول برگردانند. وقتی داخل سلول شدیم حیدری پرسید کاری هست که بتواند برایمان انجام دهد(منظورش حمام، غسل آخر...). گفتم تو که میدانی من نماز نمی خوانم چرا دروغ گفتی. نگاهی با احساس به من کرد و گفت راستش دلم نیامد بپیری! و با سرعت صورتش را برگرداند و در هنگام بستن در گفت اگر کاری داشتی در بز من بیدارم و دور شد.نمیدانم چند ساعت بیدار بودم، در خیالم با همه عزیزانم در دل و خداحافظی می کردم، راستش وصیت نامه نوشتن کار سختی است. اول می نویسی بعد می بینی خیلی غم ناک است دوباره مینویسی و می بینی خیلی شعاری شده. سه باره می نویسی و می بینی حرفهایی زده ای که احتمالاً سانسور خواهد شد و یا اصلاً به خانواده داده نخواهد شد، واقعاً سخت است آخرین کلمات زندگی را پیدا کردن. نزدیکی های شاید صبح بلاخره وصیتنامه تمام شد. نمیدانم کی خوابم برد، با صدای درب از خواب پریدم، مدتی طول کشید تا مغزم موقعیت را تشخیص بدهد. وسائلم را جمع کردم و آماده شدم. حیدری سلام کرد و گفت وسائلت را برای چه برداشته ای. گفتم مگر نباید برویم. گفت هنوز به ما دستوری نداده اند اگر دستشویی داری برو. کار دستشویی که تمام شد دو باره به سلول برگشتیم. ساعت ۸ نگهبانها عوض شدند. فردی بنام صادقی نگهبان روز بعد بود، شغلش طلا فروش و شخصیتی بسیار سفاک و هوسران داشت. با وجود اینکه سنی ارزش گذشته بود تمام حواسش پیش بچه های کم سن زندان بود، حامی و طرفدار نوابها، و بویزه توابی که داخل اتاق نگهبانها می خوابد. آمد اولین کلمه اش این بود، چطور شد که شما هنوز زنده اید! بعد هم گفت شاید قسمت من است که تیر خلاص تان را بزنم. این را گفت و رفت. ساعت حدود ۱۰ حیدری با صادقی در سلول را باز کردند و گفتند فعلاً به داخل بند بروید. من که برای برده شدن آماده بودم نگاهی به حیدری انداختم، که حیدری منظورم را فهمید. لیخندی زد و گفت فعلاً خدا این طوری خواسته! ظاهراً تا آن موقع به خانه نرفته بود که جوابی از دادگاه بگیرد! ما به داخل بند برگشتیم. مثل متبرکین! ما را یواشکی لمس می کردند. برای بخشی از زندانیان زنده ماندن ما بسیار دلگرم کننده بود. روزهای دیگر هم سپری شد و خبری نشد. به ما گفتند که پرونده های اعدامی ها از حالا به بعد به شورای عالی قضایی می رود و حدود ۱۵ روز طول می کشد تا نتیجه مشخص شود. بلاخره آن روزهای کشنده انتظار به پایان رسید و حکم ما از اعدام به حبس ابد تبدیل شد! بعد از ما هم دیگر کسی به دادگاه نرفت شاید دیگر کسی نمانده بود که اعدام شود! اندلیب را هم به حاکم شرع دادگاه عادی تغییرمقام دادند و بمحض ورودش به دادگاه حکم اعدام تعدادی زندانی بخت برگشته را صادر کرد. بعد از آن روز های وحشتناک وضع روحی زندانیان رو به بهبودی رفت. خمینی طرح ۸ ماده ای مبنی بر دخالت نکردن مامورین در زندگی خصوصی افراد و... را صادر کرد و نتیجه اش دادن مرخصی های فراوان و آزادی بخشی از زندانیان شد. من دقیقاً یک سال بعد از دستگیری در حالی که این بار نماینده زندانیان بودم توانستم با کلک مرخصی اضطراری از دادسرای قم بگیرم و با استفاده از آن مرخصی با تمام وجود از یکی از قتلگاه های رژیم دور شوم. هر چند که تا خلاص شدنم از زندانهای بعدی و خروج از ایران دو بار دیگر لبه داس مرگ را بر گلویم احساس کردم.

۱/ شهریور/ ۱۳۸۵

### پانویس :

\*متهم فردی احتمالاً به نام محسن بود او به محض دستگیری شروع به همکاری کرد و بدون تردید همکاریش باعث مرگ جمعی از زندانیان شد.

\*\*در زندان مرا به اسم سید صدا می کردند و کمتر کسی اسم واقعی من را میدانست

نداریم و حرف آخر را هم اسلحه می زند! جالب اینجا بود که در زندان قم بخشی از زندانیان خویشاوندی نزدیکی با پاسداران داشتند و حتی نمونه هایی هم برادر بودند. ماجرا متأسفانه همان طور که او گفت شد، چنان جواب خشنی به ما دادند که در تاریخ کم نظیر بود. روزهای بعد، دادگاه ها شروع شد. زندانیان را در گروه های ۵ الی ۶ نفره به دادگاه می بردند و از همان جا مستقیماً به قبرستان بهشت معصومه برای تیر باران و دفن. هر کسی که اسمش خوانده می شد کارش تمام بود. معمولاً اخبار ساعت ۶ بعد ظهر تلویزیون اسامی اعدامی ها را می خواند. گاهی هم زندانی را بعد از محاکمه به زندان برمی گرداندند و صبح روز بعد برای اعدام می بردند. و تا ساف بار اینکه گاهی هنوز طرف اعدام نشده بود اسمش جزء اعدامی ها اعلام می شد. کار برای همه تمام بود حتی آخوندهای غیر سیاسی همه از ترس بند رفته بودند. گرد مرگ بر چهره ها نشسته بود. خیلی ها حتی حال پاسخ دادن به حرفهای ضروری را هم نداشتند. متأسفانه چهره ها ی معصوم بچه های کم سن و یا سالمندان که تنها اتهام آنها داشتن احساسی انسانی در جهت کمک کوچک به دوست یا فامیلی نزدیک بوده، بیشتر بر نگرانیها اضافه می کرد. یک روز که داشتیم اخبار را با نگرانی دنبال می کردیم اسم زندانی بنام جواد معینی را جزء اعدامی ها خواندند. نیمی دانم چطور برگشتم و به چهراش نگاه کردم طفلک رنگش پرید با صدای ضعیفی گفت کارم تمام شد. گفتم نه جواد جان حتماً اشتباهی اسم تو را خوانده اند چرا که تو محاکمه نشده ای. متأسفانه زمانی نگذشته بود که مامورین آمدند و جواد را با عجله بردند. راستی راستی نفس همه زندانیان بند رفته بود. جواد تازه ۱۸ سالش شده بود. خیلی جوان تر از سنش بنظر می رسید. کمک پدرش کار می کرد و درس می خواند. چهره ای بشاش ولی خسته داشت. از خانواده ای فقیر بود. او را و هر آنکه اتهام گروهی داشت به دادگاه بردند(یا نبرده) بدون ذره ای رحم تیرباران کردند. گاهی در چهره پاسداران که می دانستند بزودی برادر و یا فامیلشان اعدام میشود مینوانستی تعجب و تحیر را بینی. چند روز قبل از دادگاه ما، گروهی را به دادگاه بردند که همگی متأسفانه اعدام شدند. در میان آنها فردی بنام علی شریعتمداری که هنوز سن قانونی نداشت را فقط بخاطر داشتن دترچه خاطراتی که اتفاقات روزانه را ثبت می کرد، اعدام کرده بودند. پدر علی مرد با نفوذی در قم بود و مرگ پسرش در شهر قم سروصدا ایجاد کرد تا جایی که موسوی اردبیلی (رییس شورای عالی قضایی) در نماز جمعه اعلام کرد که اشتباهاتی شده!! و روی قبر علی نوشتند شهید!! این موضوع و جمع اعدام های بی رویه باعث شده بود که اعتراض هایی در جامعه و درمیان مسئولین حکومتی بیوجود بیاید. بلاخره نوبت من هم رسید البته به جزء چند نفر بی اتهام، واقعاً دیگر کسی نمانده بود. ما سه نفر بودیم که دم غروب به دادگاه برده شدیم. با همه خداحافظی کردیم. راستش قضیه من چون مربوط به قبل از سی خرداد بود تعجب همه را برانگیخت از این رو موقع خداحافظی عده ای به شدت ترسیده و گریه می کردند، عده ای برای دعا می کردند و می گفتند چون مطمئناً بی گناه هستی جایب در بهشت است. (البته دلیلش می توانست این باشد که من در زندان تمام کار های مثل سلمانی، تقسیم غذا، تقسیم حمام، کتابخانه.... را انجام میدادم و همگی مرا به عنوان شخصی صواب کار میشناختند!). بهر حال نوبت من هم رسید. از پاسداری که با او کمی شوخی داشتم هم خداحافظی کردم. برایم دعا کرد و گفت مصلحت را نمیفهمد که چرا من باید اعدام شوم! ما را به دادگاه بردند. اتافی کوچک در پشت زندان. آخوندی بنام اندلیب (عندلیب)، جایب کار معروف زندان شیراز با سنی کمتر از ۳۰ سال در پشت میز نشسته بود و با لیخندی شیطانی برای شکار بعدی لحظه شماری می کرد. تا ما را دید سری تکان داد، انگار ازین شکار ها خیلی خوشش نیامد، اسم مرا خواند و بدون اینکه از اتهامی صحبت کند گفت تو را به آن دنیا می فرستم اگر گناه کار باشی به جهنم میروی و اگر بی گناه به بهشت!! و با حالتی مزورانه پرسید می ترسی؟!، نمیدانم چرا احساس می کردم دیگر دلیلی برای ترس وجود ندارد چرا که تصمیم از قبل گرفته شده و کار تمام است. گفتم از چه بترسم. گفت از مرگ. گفتم آنکه باید بترسد تو هستی! خیلی تعجب کرد کمی چهره اش در هم رفت و گفت چرا من بترسم. گفتم به ادعای خودت جای پیغمبر نشسته ای و بدون اینکه اتهامی را برایم بخوانی و احساس مسئولیتی بکنی می گویی در آن دنیا آنها تشخیص می دهند که من به جهنم بروم یا به بهشت، پس شما چرا آنجا نشسته اید و نظر میدهید. گفت همه شما ها مرتد و محارب هستیید و احتیاج به محاکمه نیست! گفتم همین حرفها که می زنی باید ثابت کنی در غیر این صورت در آن دنیا یقه خودت هم گرفته می شود. با عصبانیت گفت ثابت می کنم. گویی را بر داشت و به داخل زندان زد و به پاسدار نگهبان حیدری گفت که متهم\* را بیاورید. چند دقیقه بعد حیدری با متهمی وارد شد. اندلیب از او پرسید این آقا را می شناسی

## صدای سوم در برابر

### امپریالیسم، صهیونیسم و اسلام سیاسی\*

برای دفاع از دیگر حقوق پایه ای مردم ایران و از جمله حق حاکمیت شان که لگدکوب رژیم جمهوری اسلامی شده است به میدان بیایند! مردم ایران باید بجای حق مسلح کردن این رژیم به توان اتمی، استیغاف همه حقوق پایمال شده شان توسط این رژیم را به پیش بکشند، همانطور که کارگران آگاه ایران فریب این ترفندها را نخورده و با شعارهایی چون «تشکل مستقل حق مسلم ماست!» و «اشتغال، اشتغال، حق مسلم ماست!» نشان دادند که حق و حقوق شان را بهتر می شناسند.

اگر امپریالیسم آمریکا جنگ افروز است، جمهوری اسلامی هم جنگ طلب است. اگر امپریالیسم آمریکا بهانه جونی می کند، رژیم ایران تحریک می کند و بهانه می دهد. اگر امپریالیسم آمریکا با قلدری موازین و حقوق بین الملل را زیر پا می گذارد، رژیم اسلامی ایران هم در نقض همه استانداردهای بین المللی و زیر پا نهادن حقوق و مقررات پذیرفته شده بین المللی شهره عالم است. مبارزه با جنگ باید مبارزه همزمان با جنگ افروز و جنگ طلب باشد. اگر نباید به قلدری امپریالیسم آمریکا تن داد، رژیم فاشیستی اسلامی را هم نباید در جایگاه حق بجانب و مظلوم قرار داد و به آن امتیاز داد (1). اگر امپریالیسم آمریکا حق حاکمیت مردم ایران را تهدید می کند، رژیم اسلامی این حق را نقداً غصب و لگدمال کرده است. باید به مبارزات مردم ایران علیه این هر دو دشمن برای کسب آزادی و برقراری حاکمیت خودشان بر کشور و سرنوشت شان کمک کرد.

من در آن صحبت گفتم که فعالان ضد جنگ را باید به مضرات یکجانبه گری شان متوجه ساخت. باید وضعیت جنبش های سیاسی و اجتماعی ایران و مقاصد و اهداف شوم جمهوری اسلامی را از بحران سازی های هسته ای و تحریک فضای بین المللی برای سرکوب این جنبش ها تشریح کرد و روشن شان کرد که خسارات انسانی، سیاسی، تاریخی و معنوی موفقیت رژیم در سرکوب این جنبش هائی که تازه دارند از زیر خون و خاکستر 27 ساله جوانه می زنند از خسارات اقتصادی و مادی یک تهاجم نظامی امپریالیستی کم تر نخواهند بود.

\*

### تجربه حمله اخیر اسرائیل به لبنان

بعد از این مقدمه، به بحث امروز می پردازم که دنباله و تکمیل بحث یادشده است.

حمله نظامی اخیر اسرائیل به لبنان ( که به آن "باران تابستان" نام داده بود- باران بمب و آتش!) و پی آمدها و عوارض آن باید ما را یکبار دیگر به تأمل در باره جنبش ضد جنگ و آنچه «صدای سوم» اش می نامیم وادارد چون که جنگ لبنان مسأله ماهر بود و هست - نه فقط به دلیل کلی انسانی و این که «چو عضوی به درد آورد روزگار...» بلکه علاوه بر آن به چند دلیل مشخص :

دلیل اول این که این تهاجم آتاتور که برخی تحلیل گران و مطلعین عنوان کرده اند بخشی از نقشه راه برای استراتژی خاورمیانه بزرگ آمریکا ست که تحکیم موقعیت قلدری و کارگزاری اسرائیل در منطقه و تسخیر ایران از اهداف مقدم و اساسی آن است.

دلیل دوم این که - همانطور که سیمور هرش فاش کرد (2) - این تهاجم به لحاظ نظامی تمرینی از پیش تدارک شده و توافق شده توسط آمریکا و اسرائیل برای کوبیدن تأسیسات هسته ای و زیربنائی ایران بوده است.

سومین دلیل ارتباط این جنگ با ما ایرانی ها این است که علاوه بر جنگ افروزی آمریکا و اسرائیل، اسلام سیاسی هم یک طرف این جنگ است. رابطه متقابل جنبش های اسلام سیاسی و رژیم جمهوری اسلامی ایران یکی از فاکتورهای مهم در مسائل منطقه ای و انقلاب آتی ایران و سرنگونی این رژیم است. ضعف و قوت هر یک از آنان دیگری را تضعیف یا تقویت می کند. همانطور که سرنگونی جمهوری اسلامی جنبش های اسلام سیاسی را اساساً از لحاظ فلسفه سیاسی دچار ضربه استراتژیک می سازد، تقویت این جنبش ها هم آب به آسیاب جمهوری اسلامی می ریزد و لااقل موقعیت بین المللی و منطقه ای آن را تقویت می کند. مسأله شکست یا پیروزی نظامی نیروهای اسلامگرا در چنین جنگ هائی آنهمه اهمیت ندارد که پیروزی سیاسی شان، چون که به فلسفه سیاسی آنان، یعنی به داعیه های حکومتی آنان و این که

بعنوان مدخلی بر بحث امروز بی فایده نمی دانم فشرده ای از صحبتی را که چندی پیش در همین فوروم سوسیالیستی ایران تحت عنوان «بحران هسته ای، قلدری آمریکا و حق ایران» داشتم، یاد آوری کنم. در آن صحبت به پاره ای از دلایل موضع گیری یکجانبه در جنبش ضد جنگ که به نحو صریح یا ضمنی در ائتلاف با رژیم ایران قرار می گیرد اشاره کردم و گفتم که شعار کلی «صدای سوم» یعنی «نه جنگ امپریالیستی؛ نه جمهوری اسلامی؛ دفاع از جنبش های مردم ایران» برای برخورد مشخص با این ضدیت یکجانبه با جنگ افروزی آمریکا در جنبش ضد جنگ کافی نیست و ابهامات، تاریکی ها و چاله هائی در جنبش ضد جنگ وجود دارند که حتا طرفداران صدای سوم را در دام می اندازند. در این رابطه من محورهای زیر را مورد بحث قرار دادم:

می گویند: ایران هیچ یک از مقررات سازمان انرژی اتمی را زیر پا نگذاشته است و هیچ ایرادی بر کار آن وارد نیست؛ یا می گویند: خیلی از کشورها بمب اتمی دارند، چرا باید با ایران با تبعیض رفتار کرد؟ یا این که: انرژی هسته ای حق مسلم ایران است ...

باید به این ها جواب بدهیم که مرافعه هسته ای بین ایران و آمریکا اساساً یک مسأله سیاسی و استراتژیک برای هر دو طرف است. جنبه حقوقی هم البته بخشی از مسأله است که باید به آن هم پرداخت، ولی داوری کردن روی کل این مرافعه اساساً بر مبنای حقوقی، پرده بر ماهیت دعوا می کشد و گمراه کننده است.

ماهیت سیاسی قضیه این است که دعوی هسته ای برای آمریکا فقط بهانه ایست در جهت پیشبرد استراتژی خاورمیانه بزرگ و تسخیر ایران و نشان دادن یک حکومت سر به راه و تابع منافع امپریالیستی آمریکا. بدون تلاش هسته ای رژیم اسلامی هم آمریکا بهانه های دیگری دارد و خواهد داشت.

این دعوا برای رژیم ایران یک امر سیاسی و بخشی از بحران سازی خارجی برای مهار بحران های داخلی و سرکوب اعتراضات مردم؛ تلاش برای مسلح کردن افعی اسلام سیاسی به دندان اتمی برای باج گیری بین المللی و گرفتن تضمین امنیتی برای خود است.

و اما تا جانی که به جنبه حقوقی مربوط است:

اولاً این که ایران حق انرژی اتمی دارد، غفلت از این حقیقت است که رژیم اسلامی در پی دستیابی به سلاح اتمی است چون نه ایران با وجود اینهمه منابع فسیلی نفت و گاز در حال حاضر محتاج انرژی هسته ای است، و نه اولویت و فوریت انرژی جایگزین انرژی فسیلی برای آینده در حدی است که رژیمی تا این حد شکننده و مزوی حتا موجودیت اش را در یک بحران بین المللی و با تقبل تحریم و جنگ، به قمار بگذارد. رژیم تنها به این خاطر موجودیت اش را بر سر این موضوع به خطر می اندازد و تا پای نابودی رییسک می کند که در بحران موجودیت دست و پا می زند و موجودیت اش را در خطر می بیند.

ثانیاً- این که وقتی اسرائیل و پاکستان و غیره بمب اتم دارند چرا تبعیض در برابر ایران؟ ایران نه با رژیم اسلامی و نه حتا در یک رژیم کاملاً دموکراتیک و متمدن حق سلاح اتمی ندارد و همه کشورهای دیگر هم باید خلع سلاح هسته ای شوند. به بهانه مبارزه با تبعیض، از اتمی شدن این و آن کشور دفاع کردن، سیاستی غیر قابل دفاع است چون که افزودن کشورهای دیگر به لیست صاحبان سلاح های هسته ای چیزی جز افزودن بر نا امنی مردم دنیا نیست.

ثالثاً - این که «انرژی هسته ای حق مسلم ایران» است؛ اصلاً مسلم نیست، چون در دفاع از محیط زیست و پرهیز از تکرار حوادث فاجعه باری نظیر چرنوبیل باید از انرژی هسته ای دوری کرد. اما حتا اگر فرضاً انرژی هسته ای برای ایران قابل پذیرش هم باشد، مادام که رژیم وحشی و تروریست جمهوری اسلامی بر سر کار است، این تکنولوژی امکان دستیابی آن به سلاح اتمی را فراهم می کند و با وجود این صحبت کردن از حق مردم ایران برای دادن چنین امکانی به چنین رژیمی مثل این است که بگوینم مردم ایران حق دارند طناب دار به گردن خودشان بیاندازند و شعار بدهند: «خود کشی هسته ای حق مسلم ماست!»! اغلب آنانی که از چنین حقی دفاع می کنند یادشان می رود

## صدای سوم در برابر....

لازم است که ما در این زمینه هشیار و حساس باشیم و یکبار دیگر جایگاه «صدای سوم» را در جنبش ضد جنگ و جایگاه خودمان را در طیف صدای سوم بررسی کنیم.

### رنگین کمان جنبش ضد جنگ

جنبش ضد جنگ دو مشخصه اساسی دارد: یکی این که جنبشی است فقط ضد جنگ و نه هیچ چیز دیگری. از چنین جنبشی در کلیت آن نمی توان توقع داشت که جبهه ای مثلا ضد سرمایه داری؛ یا ضد امپریالیستی؛ یا جنبشی برای یکبار مثلا با جمهوری اسلامی یا برای دموکراسی باشد. و مشخصه دوم این که درست به همین خاطر، طیف بسیار متنوعی از مخالفان جنگ را که انگیزه ها و اهداف متفاوتی از مخالفت با جنگ دارند در بر می گیرد که غالبا اصلا سنجی باهم ندارند.

### برخی پاسیفیست اند یعنی با هر جنگی مخالف اند

برخی فقط با جنگ معینی مخالف اند. برخی با جنگ معینی مخالفت می کنند فقط چون آن جنگ منافع خودشان را به خطر می اندازد. مثلا مسأله برای برخی ها در کشورهای غربی در جنبش های ضد جنگ فقط این است که کشور خودشان از جنگ و هزینه های انسانی و اقتصادی آن برکنار بماند. یا در رقابت با آمریکا و سلطه اوست که با جنگ مخالفت می کنند اما در حقیقت هیچ برایشان اهمیت ندارد که چه با جنگ و چه بی جنگ چه بر سر مردم ایران یا فلان کشور مفروض می آید.

برخی مخالفان جنگ هم که حتا علنا و صریحا از رژیم ایران دفاع می کنند مثل دولت های کوبا و ونزولا، کاری به این ندارند که به یک رژیم ضد بشری خوناشام و تبهکار کمک می کنند؛ آن ها به خیال خودشان دارند امپریالیسم را تضعیف می کنند؛ و تنها چیزی که مورد نظرشان است این است که در محاصره امپریالیستی متحدی اقتصادی و سیاسی و یک رای اضافی در سازمان ملل به نفع خودشان دست و پا کنند.

رژیم ایران و جریانات اسلامگرا هم از جنبش های ضد جنگ بهره برداری می کنند و تلاش دارند آن ها را زیر نفوذ و چتر خود در آورند. جریانات اسلامگرا یا حزب الهی نه در ضدیت با امپریالیسم و صهیونیسم بلکه در ضدیت با آمریکا و یهود است که در آکسیون های ضد جنگ علیه ایران یا لبنان و فلسطین و عراق شرکت می کنند اما از عملیات 11 سپتامبر لذت می برند و آرزو دارند که ایران صاحب بمب اتمی بشود و اسرائیل را بزند.

طبیعی است که در قبال همه این جریانات و گرایشات رنگارنگ نمی شود سیاست واحدی داشت و توقع این که کلیت جنبش ضد جنگ را بتوان به شعارهایی نظیر نه جنگ افروزی آمریکا، نه جمهوری اسلامی و حمایت از مبارزات مردم ایران متقاعد کرد غیر واقع بینانه است. به همین سبب است که شکل گیری یک گرایش معین در جنبش ضد جنگ که مخالفت یکجانبه صرفا با جنگ افروزی امپریالیستی را رد می کند ضرورت یافته است.

### صدای سوم چیست و چه جانی در جنبش ضد جنگ دارد؟

گرایشی هست که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی (چه از طریق جنگ یا محاصره اقتصادی) توسط آمریکا است، گرایش دیگری هم هست که مخالفت اش با جنگ یا محاصره اقتصادی بخاطر مخالفت اش با سرنگونی جمهوری اسلامی است. هر کدام از این ها را بطور قراردادی صدای اول یا صدای دوم بنامیم، صدای سوم در برابر هر دوی این ها گرایشی است که طرفدار سرنگونی جمهوری اسلامی به دست خود مردم ایران است و نه فقط مخالف جنگ و تحریم اقتصادی، بلکه همچنین مخالف هر شکلی از مداخله امپریالیستی در بردن و آوردن حکومت در ایران است (3)

صدای سوم به این اعتبار که با موضعگیری یکجانبه در جنبش ضد جنگ علیه جنگ افروزی امپریالیسم و به سود جمهوری اسلامی مخالف است، گرایشی متمایز در درون این جنبش است.

آلترناتیو نظامات ستمگر و بی عدالتی های موجود در دنیا هستند اعتبار و مشروعیت می بخشد.

حزب الله لبنان نه فقط پس از آتش بس و با به عهده گرفتن کرایه خانه های بی خانمان شدگان تا یک سال و هزینه خانه سازی و اثاث منزل برای آنان و توزیع بسته های ده هزار دلاری به هر خانوار در زیر عکس خامنه ای و در برابر دوربین های تلویزیونی، بلکه اساسا در جریان جنگ که همچون تنها نیروی مقابله با اردوی ظالمان جلوه گر شد، سرمایه سیاسی کلانی اندوخت.

حملات بی حد و مرز و مافوق تصور اسرائیل به لبنان و حمایت قاطع آمریکا و متحدین اش تحت عنوان «حق اسرائیل برای دفاع از خود»، و چراغ سبز دادن و وقت کشی حساب شده و فرصت دادن های دولت های غربی و سازمان ملل به اسرائیل برای کوبیدن هرچه بیشتر لبنان از یک طرف، و عرض اندام حزب الله لبنان بعنوان تنها نیروی مقاومت در این معرکه از طرف دیگر، یک دوقطبی گسترده در دنیا حول آمریکا و اسرائیل و متحدانشان بمثابه اردوی ظالمان در یک سو و حزب الله لبنان بمثابه تنها مدافع مظلومان در سوی دیگر ایجاد کرد. نفرت شدید از توحش کم مانند دولت اسرائیل و همدستی تبهکارانه دولت ها و رسانه های غربی در این جنایت هولناک علیه مردم بی دفاع و بی گناه لبنان، همه به مدال های افتخار بر سینه حزب الهی های لبنان تبدیل و باعث نوعی اغماض و همدلی و تحسین و حمایت از حزب الله حتا در میان مخالفان آن و برخی نیروهای مترقی و چپ شدند.

به نظر من مهم ترین، منفی ترین و پایدارترین پیامد و عارضه حمله نظامی اسرائیل به لبنان این بود که حزب الله را تقویت کرد؛ فلسفه سیاسی اسلامگرایان را در لبنان مشروعیت بخشید و نه فقط در لبنان بلکه در دیگر کشورها هم جریانات اسلامی مشابه را تشجیع کرد و توهم مردمانی را که از بی عدالتی و از صهیونیسم و امپریالیسم زجر کشیده اند نسبت به چنین جریاناتی افزایش داد.

اسرائیل با حمله به لبنان بزرگترین خسارت و لطمه ای که به مردم و آینده لبنان زد، نه ویران کردن لبنان، بلکه آباد کردن حزب الله بود. ضربات نظامی به حزب الله هر قدر هم که بوده باشد و حتا اگر بتوانند خلع سلاح اش کرده و از جنوب لبنان بتاراندن اش، جنگ افروزان اسرائیل و آمریکا فلسفه سیاسی این جریان را تقویت کردند. دولت های اسرائیل و آمریکا ادعا کردند که جنگ نه با حزب الله لبنان بلکه با ایران است؛ اما درست به رژیم ایران خدمت کردند. پیروزی حزب الله لبنان به حساب بستانکار جمهوری اسلامی هم ریخته شد. حتا این که رژیم ایران است که حزب الله لبنان را مسلح کرده و موشک هانی که به اسرائیل زده شد مال ایران بوده و پول هانی که حزب الله برای معامله با آسیب دیدگان جنگ و خریدن آنان خاصه خرجی می کند از دلارهای نفتی ایران است، به حساب ستم ستیزی و انسان دوستی ی ستمگرترین ضد انسان ترین رژیم گذاشته می شوند! اگر فردا جنگی علیه ایران شروع شود با توجه به تجربه لبنان، جبهه جهانی ضد جنگ بمراتب بیش از پیش با رژیم ایران همدلی خواهد کرد و او را طرف مظلوم و قابل دفاع خواهد دانست. ستمی غیر قابل وصف که در حق مردم لبنان کردند، از هم اکنون و پیشاپیش به حساب حقانیت و مظلومیت جمهوری اسلامی واریز شده است. هم اکنون اصرار رژیم اسلامی به تداوم غنی سازی اورانیوم، دل نه فقط دشمنان آمریکا و یهود، بلکه حتا دل بسیاری از انسان های رنجور از زورگونی و نظم ظالمانه جهانی را که همین چند روز پیش شاهد ماجرای لبنان بوده اند خنک می کند، با وجود این که می دانند این پافشاری رژیم ایران خطر جنگ را شدت می بخشد!

با توجه به جنگ لبنان، زمینه های روانی و حتا سیاسی یکجانبه گری در جنبش ضد جنگ تقویت شده و سکوت در قبال اسلام سیاسی و خود داری از مرزبندی با آن حتا به صف سوسیالیست ها هم در طیف موسوم به «صدای سوم» سرایت کرده است، از ترس این که مبادا در کنار صهیونیسم و امپریالیسم و در برابر مظلومین قرار بگیرند!



## صدای سوم در برابر....

فقدان آلترناتیو بیرون آمد؟ چپ هانی را که به هر دلیل و در هر شکل و حدی از اسلامگرایان یا از جمهوری اسلامی حمایت می کنند ( در تحلیل نهانی برای آن که آلترناتیو بهتری نقدا وجود ندارد) باید متوجه کرد که نه فقط به تکوین چنین آلترناتیوی کمک نمی کنند بلکه نقدا دشمنان و موانع این آلترناتیو را تقویت می کنند. چپ های حقیقی بجای توسل به این گونه بهانه ها موظف اند به جنبش های مترقی دموکراتیک و کارگری در برابر حکومت های استبدادی و نیز عرض اندام آن ها در برابر اسلام سیاسی کمک کنند و به شکل گیری آلترناتیو مطلوب یاری برسانند.

جزو دلایل مخالفت با جنگ علاوه بر ممانعت از اجرای نقشه های جهانگسترانه امپریالیسم و آسیب های مالی و اقتصادی و جانی به مردم، این هم باید باشد که چنین تهاجمات و تجاوزاتی به جنبش های اسلام سیاسی میدان و پرو بال می دهد و در زمین های شخم زده شده با بمب و آبیاری شده با خون، تخم تروریسم و فاشیسم سبز می شود. مسأله فقط جنگ آمریکا با ایران نیست؛ جنبش اسلام سیاسی در جهان هم هست؛ مسأله فقط بحران هسته ای ایران نیست؛ بحران آلترناتیو در برابر امپریالیسم و اسلام سیاسی هم هست. مخالفت با جنگ افروزی امپریالیسم، بدون مخالف با اسلام سیاسی و فاشیسم سبز مخالفتی جدی نیست چرا که این دو شر همدیگر را متقابلاً تقویت می کنند. تنها مبارزه جدی علیه هر یک از این ها آن است که علیه هر دوی آن ها باشد؛ و مبارزه جدی علیه این دو، تنها در آن است که برای تقویت جنبش های مستقل و مترقی اجتماعی در برابر آن ها و پر کردن خلأ آلترناتیو دموکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری در برابر آن ها باشد.

با این ملاحظات است که من معتقدم ما در طیف متنوع « صدای سوم » باید فرکانس رادیکالی را به وجود بیاوریم و ظنین آن را هر چه وسیع تر به گوش فعالان ضد جنگ و مردم دنیا برسانیم؛ فرکانسی که با تصریحات و تأکیدات زیر متمایز می شود :

- «نه!» به جنگ افروزی آمریکا، اسرائیل و متحدین شان؛ و «نه!» به جنگ طلبی و تحریکات جمهوری اسلامی
- «نه!» به تحریم اقتصادی؛ و «نه!» به غنی سازی اورانیوم
- «نه!» به جمهوری اسلامی ایران؛ و «نه!» به اسلام سیاسی در منطقه
- «نه!» به مداخله گری امپریالیستی در حق حاکمیت مردم ایران بر سرنوشت خود
- «نه!» به آلترناتیو سازی ها و رهبر تراشی ها با کمک امپریالیست ها
- زنده باد همبستگی بین المللی برای تقویت جنبش های مستقل، آزادی خواه و برابری طلب کارگران، زنان و ملیت های ایران در برابر جمهوری اسلامی و امپریالیسم و برای به دست گرفتن سرنوشت خود!

با توجه به این که صدای سوم منحصر به سوسیالیست ها نیست و نمی تواند هم باشد، ما ضمن تلاش برای رایکالیزه شدن آن باید در دل جنبش ضد جنگ از مسأله جنگ و ضد امپریالیسم فراتر برویم و پیوندهایی با جنبش جهانی ضد سرمایه داری و سازمان ها و تشکل های طرفدار سوسیالیسم در دفاع از جنبش کارگری ایران و برای تقویت آلترناتیو سوسیالیستی ایجاد کنیم.

پانویس ها

- - علی رغم توقعی که این عنوان ممکن است ایجاد کند، قصد من در اینجا بحث در باره امپریالیسم و صهیونیسم و معنای مبارزه با آن ها

اما در همین طیف صدای سوم هم نقاط ضعف و آسیب پذیری های سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی گوناگونی وجود دارد که در سر بزنگاه هانی مثل جنگ اخیر لبنان برخی جریانات را به یکجانبه گری و خود داری از مرزبندی با اسلام سیاسی و بعضاً حتا حمایت باصطلاح تاکتیکی از آنان سوق می دهند.

اعتقاد به نسبیت فرهنگی که با ارزش های جهانشمول انسانی و حقوق بشر در تضاد است، یکی از توجیهاات حمایتگری از جنبش های اسلام سیاسی است.

ضد راسیسم هم در موضعگیری علیه اسلامگرانی غالباً محتاط است و آن را با نژاد پرستی یکی می گیرد؛ همانطور که در مسأله ممنوعیت حجاب اسلامی در مدارس فرانسه، دفاع کاملاً بجا و لازم از آزادی پوشش و مبارزه با راسیسم، بهانه یکجانبه گری و نادیده گرفتن تهاجم سیاسی سازمان یافته جریان های اسلامگرای فاشیست شد.

جنبش های اسلام گرا دو نقطه قوت دارند که برخی چپ های خلقی را در طرد قاطعانه آنان دچار تردید و چون و چرا می کند. یکی توده ای بودن آن هاست و دیگری رزمندگی شان. اما اینان جریاناتی ضد آمریکائی و ضد یهود اند که خودشان را در صفوف مبارزان ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم جا داده اند و کم نیستند متأسفانه جریانات چپی که بخاطر سطحی بودن ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم خودشان، آنان را نیروهای ضد امپریالیست و ضد صهیونیست به حساب می آورند و با آنان اتحاد می کنند. بخشی از این جریانات اصلاً متوجه تغذیه متقابل امپریالیسم و صهیونیسم و اسلام سیاسی از یکدیگر نیستند و رابطه را یکطرفه می بینند.

برای برخی ها جمهوری اسلامی چون در حکومت است و امتحان پس داده است، قابل دفاع نیست ولی جنبش های اسلامی که در ایوبزیسیون حکومت های وابسته و فاسد اند و با صهیونیسم و آمریکا هم می جنگند، نیروهای مستحق حمایت اند! آنان به این ترتیب با حمایت از این جریانات، به تبدیل شدن آنان به حکومت های اسلامی آینده کمک می کنند و چنین است که خمینی های 15 خرداد به خمینی های 22 بهمن تبدیل می گردند.

صدای سوم با همه این نقاط آسیب پذیر باید مبارزه و خود را در برابر آسیب های آن ها واکسینه کند.

نکته دیگری که از واقعیت سرسخت بر می خیزد و یکی از اصلی ترین توجیهاات و زمینه های سکوت و ممانعت یا حتا ائتلاف برخی نیروهای مترقی و چپ با جمهوری اسلامی ایران و اسلام سیاسی بطور کلی است، فقدان یک آلترناتیو مترقی و چپ در میدان عمل است. این یک بینش بسیار فراگیر است که در شرایط فقدان آلترناتیو دیگری بجز همین اسلام سیاسی در برابر امپریالیسم ( و صهیونیسم) و در این جنگ و تقابلی که میان ظالم و مظلوم جریان دارد باید طرفی را گرفت و بی طرفی عملاً باز گذاشتن دست ظالم بر روی مظلوم است (4).

اگر در مبارزه طبقاتی، در مبارزه میان ستمگران و ستمکشان، ناحقان و برحقان، بی طرفی بی شرفی است، اما این تعهد به جانبداری از یک طرف را به دعوی میان امپریالیسم یا صهیونیسم با اسلام سیاسی تعمیم دادن یک سانتیمانتالیسم اخلاقی با عوارض فاجعه بار سیاسی است. ما هرگز مجبور نیستیم آینده و سرنوشت مردم را به انتخاب میان دو فاجعه و دو نکبت وابسته کنیم. محکوم کردن هر دو بی طرفی نیست، طرف منافع و بهروزی مردم را گرفتن است.

اسلام سیاسی تا در ایوبزیسیون است و در شرائط خلأ نمایندگی حقیقی مردم، بر استیصال توده های لگدمال شده از بی حقی و استثمار و نابرابری و سیه روزی سوار می شود اما نماینده حقوق و آزادی خواهی و برابری طلبی و بهروزی آنان نیست؛ نماینده توهم آنان است و هنگامی که به قدرت می رسد، نظام استثمار سرمایه داری را با خشونت، سرکوبگری، بی حقی و نا برابری بیش تر و همراه با آپارتاید جنسی بازسازی و پاسداری می کند. اسلام سیاسی نماینده طبقات تحت ستم و استثمار و سخنگوی مظلومان نیست.

با حمایت از این یا آن شق ارتجاع به بهانه فقدان یک آلترناتیو مطلوب و نقد در صحنه و فاشیسم را پروراندن، چطور می شود از دایره شوم

## صدای سوم در برابر....

پس از دیدار دوساعته اش با دبیر کل حزب الله لبنان در مورد علت توجیه حفظ سلاح حزب الله به خبرنگاران گفت: این سلاح بازدارنده در برابر هرگونه تجاوزات احتمالی است و چندین دلیل برای اینکه حزب الله سلاح خود را حفظ کند وجود دارد که در جایگاه خودش درست است. وی افزود: حتی اگر در منطقه سازش سیاسی کاملاً صورت گیرد و خطرات و خشونت کاهش و یا از بین برد باز هم باید سلاحی جهت پاسخ دادن به هرگونه تجاوز باشد و ارتش لبنان نمی تواند به این تجاوز پاسخ دهد».

اینگونه حمایت ها که آشکارا با فقدان نیروی مقاومت دیگری در میدان توجیه می شوند، هیچ کمکی به پیدایش یا تقویت نیروهای مترقی ضد صهیونیسم نمی کنند. بویژه وقتی که چنین خطائی از سوی اتوریته های فکری و معنوی همچون چامسکی صورت بگیرد، ضایعات بیشتری دارد و مرجعین با استناد به حمایت آنان، چپ ها را در موضع تدافعی قرار می دهند و متقاعد کردن چپ هائی که به آنان اعتقاد و احترام دارند، دشوارتر می شود. ما این مصیبت را با تلخی و سنگینی زیاد در حمایت بلوک شوروی و بسیاری از نیروهای چپ و مترقی در جهان از خمینی در جریان و در فردای انقلاب 57 تجربه کرده ایم.

آن زمان نشریه «کار» مال فدائیان اکثریت در مقاله ای دنیا دیدگی، تجربه و پختگی سیاستمداران و آکادمیسین های شوروی را بعنوان حجت صلاحیت آنان در تشخیص ماهیت رژیم خمینی، و جوانی و خامی و بی تجربگی ما را دلیلی بر ضرورت تبعیت از تحلیل شوروی ها اقامه کرد. نشریه «راه کارگر» در جواب نوشت که آنان هیچ نمی فهمند و این ما جوان ها ی کم تجربه و خام هستیم که صلاحیت تشخیص داریم و خمینی و رژیم اش را هرگز بعنوان انقلابی و ضد امپریالیست و طرفدار استثمار شوندها به رسمیت نمی شناسیم. (نقل به معنی) اگر در آن زمان مرعوب اتوریته ها نشدیدیم و در زیر وزنه کمر شکن آن ها مقاومت کردیم، امروز بعد از اینهمه تجربه به طریق اولی نباید از اتوریته ها مرجع تقلید بسازیم؛ بلکه باید با جسارت لغزش هایشان را به آنان گوشزد و از خطاهایشان انتقاد کنیم.

### به یاد رفیق آلبرت سهرابیان

رفیق آلبرت در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۴ از میان ما رفت و اندوهی بی پایان بر جای نهاد. یاد و نامش در جنبش کمونیستی و کارگری ایران مادگار می ماند. در سالگرد مرگش، بار دیگر پیمان می بندیم که همچون او، یک لحظه از تقویت جنبش کارگری و سوسیالیستی غفلت نوزیم.



نیست، بلکه صرفاً این است که مبارزه با جنگ افروزی این ها نباید به تقویت اسلام سیاسی منجر شود.

\*\* متن حاضر بر مبنای یادداشت هائی که برای بحث شفاهی تهیه شده بود نوشته شده و طبعاً تفاوت های اندکی با صحبت شفاهی دارد و پانویس هائی هم بر آن افزوده شده است.

(1) طوماری که اخیراً با عنوان «Stop War On Iran» منتشر شده و صدها امضای شخصی و نام مؤسسات گوناگون و از جمله امضای پرواند آبراهامیان، George Galloway، Tony Benn، Ramsey Clark، شاخه ای از حزب کمونیست آمریکا، بخش هائی از دو حزب کمونیست ایتالیا در آن دیده می شود، برجسته ترین برخورد یکجانبه با خطر جنگ علیه ایران است که بر افشای کاملاً بیجا ولی یکطرفه سیاست های آمریکا و انکار جانبدارانه پروژه هسته ای از جانب رژیم اسلامی تنظیم شده است. جای تعجبی نیست که در لیست امضاها این طومار ضد جنگ که مرز بین مردم ایران و رژیم ضد مردمی حاکم بر ایران قابل نشده و هیچ افشاگری در باره آن ندارد، اسم علی خامنه ای راهم می بینیم. یقیناً اسم او را دیگران گذاشته اند ولی مهم این است که این متن نه فقط هیچ نکته ای برای آن که علی خامنه ای نتواند آن را امضا کند ندارد بلکه هیچ تفاوتی با موضع گیری های او علیه جنگ ندارد.

نگاه کنید به: [StopWarOnIran.org](http://StopWarOnIran.org)

(2) سیمر هریش روزنامه نگار و محقق در نشریه نیویورکر شماره ماه اوت در این رابطه مطالبی نوشته است. بنا بر گزارش منابع هریش، با اینکه کاخ سفید به علت مخالفت شدید فرماندهان نظامی، طرح حمله با بمب اتمی به ایران را کنار گذاشته است، ولی به علت پافشاری کاخ سفید روی حمله نظامی، نیروی هوایی که تکیه اصلی جنگ طلبان و اشیپنگتن است، طرحی برای حملات سنگین با سلاح های نوع جدید سنگر شکن برای حمله به ایران تهیه کرده است هریش، اشاره به استراتژی جنگی جدید ارتش آمریکا دارد که نشان میدهد حمله به زیر ساخت ها و شهروندان غیرنظامی در جنگ های جدید تصادفی نیست، بلکه محور اصلی استراتژی جنگی نوین به شمار میآید که علاوه بر اهداف نظامی، هدف های سیاسی را تعقیب میکند. بنا بر گفته یک مقام اطلاعاتی ارشد سابق، اوایل بهار امسال برنامه ریزان سطح بالای نیروی هوایی آمریکا، تحت فشار کاخ سفید یک نقشه جنگی برای حمله قطعی به تاسیسات هسته ای ایران تنظیم کرده و با مقامات همتای خود در اسرائیل مشورت را آغاز کردند. این مقام گفت سوال اصلی برای نیروی هوایی ما این بود که چگونه میتوان با موفقیت به اهداف در ایران حمله کرد؟ مقامات نیروی هوایی تاکتیک های جدید خود را با اسرائیل در میان گذاشتند و گفتند باید روی بمباران متمرکز شویم و اطلاعاتی را که ما در مورد ایران و شما در مورد لبنان را مبادله کنیم. رئیس ستاد مشترک ارتش و وزیر دفاع دونالد رامسفلد در جریان این مذاکرات قرار داشتند. یک مشاور دولت آمریکا که به مقامات کاخ سفید نزدیک است به بوش گفت: اسرائیلی ها به ما گفتند این یک جنگ ارزان با مزایای بسیار خواهد بود. چرا با آن مخالفت کنیم. ما میتوانیم موشک ها، تونل ها و سنگرها را از هوا بمباران کنیم. این نمونه ای خواهد بود برای عملیات، در ایران. (برگرفته از سایت روشنگری)

(3) اکبر گنجی که در آمریکا دوره افتاده و در هر محفلی خود را بعنوان کسی که سخنگوی مردم ایران و لایق پر کردن جای خالی رهبری برای یک آلترناتیو دموکراتیک معرفی می کند، در سخنرانی خود در جمع هنرمندان پیشرو هالیوود نیز خود را سخنگوی صدای سوم معرفی کرد و گفت: «در هیاهوی بنیادگرایان و هواداران نظامی گری خط سومی هم وجود دارد که مخالف بنیادگرایی و نظامی گری، هر دو، است. رسالت من این است که این صدای سوم را به گوش جهانیان برسانم.» (سایت اخبار روز - پنجشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۸۵ - ۱۰ اوت ۲۰۰۶)

نه تنها کسی به اکبر گنجی چنین رسالتی نداده است، بلکه وی اصلاً در طیف صدای سوم جا نمی گیرد. او با وجود مرزبندی هائی که با نظام ولایت فقیه دارد، با سرنگونی این رژیم زیر پوشش پرهیز از خشونت صراحتاً مخالفت می کند و از طرف دیگر هم علی رغم فاصله نگهداشتن ظاهر سازانه اش از دستگاه رسمی دولت آمریکا و انتقاد به سیاست جنگی بوش، با مداخله سیاسی دولت آمریکا برای جایگزینی حکومت ایران هیچ مخالفتی ندارد و خود درست به همین قصد راهی آمریکا شده است.

(4) پیش از وقوع این جنگ در ماه مه همین امسال نوام چامسکی در سفر اش به لبنان در ضاحیه با سیدحسین نصرالله رهبر حزب الله دیدار و گفتگو کرد و پس از آن، به نوشته سایت حزب الله، در گفتگو با تلویزیون روبرو از وی تجلیل به عمل آورد و او را «شخصیتی عاقل و هوشیار و تحلیلگر اوضاع لبنان که از همه چیز با خبر است، توصیف کرد. چامسکی

## برگزاری کنگره یازدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کنگره سالانه سازمان کارگران انقلابی ایران در اوایل ماه اوت برگزار گردید. کنگره با یک دقیقه سکوت به یاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم و با انتخاب هیئت رئیسه آغازیه کار کرد. از دستورکارهای اصلی کنگره بررسی پیش نویس گزارش سیاسی بود که از سوی کمیسیون سیاسی تهیه شده بود. کمیسیون مزبور مرکب از داوطلبینی بود که بفرآخوان کمیته مرکزی پاسخ مثبت داده بودند. دستورکار دیگر کنگره بررسی عملکرد کمیته مرکزی و نهادهای سازمان در پیشبرد برنامه مصوبه کنگره دهم در طی یک سال گذشته بود. علاوه بر آن بحث و بررسی حول تداوم اصلاحات تشکیلاتی که قطعنامه هائی هم بهمین منظور از سوی برخی از اعضاء سازمان به کنگره ارائه شده بود، از موضوعات دیگر مورد بررسی کنگره بود.

متن سند سیاسی بطور فعال از سوی شرکت کنندگان در کنگره مورد نقد و بازبینی قرار گرفته و ده ها پیشنهاد و اصلاحیه نسبت به آن ارائه گردید. در نهایت کمیسیونی از داوطلبان و منتخب کنگره مأمور بررسی و دسته بندی مجموعه این پیشنهادات و انتقادات و در صورت لزوم تنظیم مجدد سند سیاسی بر اساس آن ها گردید. سرانجام پیشنهادات و انتقادات ارائه شده، بعضاً بصورت نظر اکثریت و یا اقلیت کمیسیون و بصورت اثباتی-که اکثراً چنین بودند- و یا منفی به کنگره ارائه گردیدند تا تکلیف نهائی سند سیاسی روشن گردد. پس از مباحثات مقرر، کلیات سند با تأیید اصلاحات به عمل آمده و با اکثریت قاطع 96%- به تصویب کنگره رسید.

در عرصه جهت گیری عمومی تشکیلات در رابطه با اصلاحات ساختاری، ضرورت تقویت پیوند متقابل با مبارزات کارگران و زحمتکشان و نیز سایر جنبش های اجتماعی داخل کشور در راستای اهداف سوسیالیستی سازمان از یکسو و پیوند متقابل با جنبشهای ضد سرمایه داری بین المللی که در کنگره دهم مورد تصویب قرار گرفته بود و تقویت آرایش صفوف سازمان بر مبنای اولویت های فوق و بر طرف کردن موانع و کاستی هائی که در انجام و سرعت بخشیدن به این جهت گیری وجود دارند، مورد تأکید مجدد کنگره قرار گرفت.

کنگره با انتخاب کمیته مرکزی و کمیسیون بررسی شکایات و نظارت مرکزی و با خوانده شدن سرود انترناسیونال به کار خود پایان داد.

### سند سیاسی : اوضاع سیاسی و وظائف ما

1- مبارزه جنبش ما برای آزادی و برابری و سوسیالیسم علاوه بر تداوم با مسائل تازه ای هم رو برو بود.

در دوره اخیر حکومت اسلامی تلاش کرد با استفاده از افزایش تنش در صحنه بین المللی و بکارگرفتن برگ های دیگری در عرصه داخلی برای خود فرجه بقاء فراهم کند. در عرصه بین المللی برای مقابله با فشاری که مدتهاست نقش مهمی پیدا کرده و در دوره اخیر بیش از هر زمان بوده است، همه تلاش خود را بر استفاده از روزنه هائی متمرکز کرده که در نتیجه ضعیف شدن نسبی موضع آمریکا برای به خط کردن کامل همه قدرتهای دیگر به وجود آمده و می آید. ضعف نسبی آمریکا و بروز رقابت بین قدرتها علاوه بر مخالفت های درونی ایالات متحده با سیاستهای دولت بوش، که در سال گذشته شدید بود، بر دو عامل مهم استوار است: زمین گیر شدن برنامه "خاورمیانه بزرگ" و مختل شدن سرعت پیش روی برنامه نئولیبرالی سرمایه جهانی.

در خاور میانه، برنامه جامع "خاور میانه بزرگ" زمین گیر شده و همه نشانه ها حاکی از رکود این برنامه بدلیل مشکلات عراق و افغانستان و فلسطین است. در حالیکه یک جانبه گرایی مدل سال 2003، برای حل مسئله اصلی برنامه "خاورمیانه بزرگ" یعنی مسئله ایران بدلیل مخالفت اتحادیه اروپا و مدعی بودن روسیه و چین کارائی ندارد، بحران اخیر و جنگ برنامه ریزی شده اسرائیل در لبنان معنی پیدا می کند. این جنگ با بهره برداری از اقدامهای ارتجاع اسلامی و به قیمت کشتار و آوارگی کودکان و زنان و مردان بسیار، حرکتی برای پیش بردن برنامه زمین گیر شده "خاورمیانه بزرگ" است. این وحشی گری می تواند به گسترش پایه های اجتماعی ارتجاع اسلامی در خاورمیانه هم منجر شود، اما آمریکا برای نتایج عملی خارج شدن از رکود حساب باز کرده است. مختل شدن سرعت پیش روی برنامه نئولیبرالی (چنان که در اروپا و آمریکا ی لاتین مشهود است) به نوبه خود زمینه رقابت، نه تنها بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا، بلکه برای چین هم به عنوان قطب عروج کننده سرمایه داری، پرورده می کند. چین علاوه بر سرعت رشد اقتصادی، با بهره گیری از برده داری عریان، قدرت نظامی خود را گسترش می دهد و با متحد شدن با روسیه در "سازمان شانگهای" زمینه لازم برای اعمال اراده در سیاست بین المللی را فراهم می کند. تلاش حکومت اسلامی برای پیوستن به این قطب و عضویت در سازمان شانگهای چشم گیر بود.

2- حکومت اسلامی در دوره اخیر در صحنه داخلی بر این خیال بود که با متمرکز و یک پارچه شدن در بالا و فعال کردن بیشتر نیروی سرکوب خود و با بهره بردن از منابع مالی ناشی از افزایش درآمد نفت برای پاسخ فوری به تنگنا های زندگی توده مردم، جنبشهای اجتماعی را درهم شکسته و خاموش کند. اما تمهیدات حکومتی تا کنون کارائی لازم را نداشته است. نیروی جنبشهای اجتماعی بیش از آن بوده است که "دستگاه ولایت فقیه" قادر به عقب راندن آن شود و فشار بین المللی با حاد شدن مسئله انرژی هسته ای آن چنان بالا رفته که امکانات حکومت را کم تر کرده است. به نحوی که حکومت برای مقابله کردن با این فشار به امامزاده "ملی گرایی" و "ناسیونالیسم متوسل شده است. آنان که دم از "امت اسلامی" می زدند، "ملت بزرگ ایران" و "تاریخ کهن مرز و بوم" را عزیز کردند. اما پناه بردن از این خرافه به آن خرافه علیرغم هر تأثیری، گره کار آنان را باز نمی کند. اضافه بر آن دار و دسته "احمدی نژاد" برای حذب پایه اجتماعی نه تنها به "عدالت طلبی" بلکه به مطالبات اجتماعی هم، بعضاً فراتر از حتما اصلاح طلبان، روی آورد.

سرکوب و فشار چون گذشته تداوم یافت و شدت هم گرفت. دستگیری فعالان جنبشها فراون شد و در مورد ملیتها به حد بی سابقه ای رسید. اما جنبشهای اجتماعی نه تنها فعال ماندند بلکه مرحله ای را که قبل از شکست قطعی اصلاح طلبان به آن وارد شده بودند پشت سر گذاشته و مراحل تازه ای را آغاز می کنند. در تمام یکسال گذشته اصلاح طلبان و لیبرال ها مدعی بودند که با اخراج اصلاح طلبان حکومتی از حکومت، جنبشهای اجتماعی رویه خاموشی می روند چرا که از امکانات حکومتی اصلاح طلبان محروم می شوند. اما تداوم مبارزه علیه استبداد حکومت مذهبی، این ادعای آنان را باطل کرد و نشان داد که امکانات اصلاح طلبان هم ناشی از مبارزه مردم بود و نه بالعکس.

شکست قطعی اصلاح طلبی نه تنها قید و بندهای ناشی از هرگونه توهم به امکان تغییر شرایط با وجود حکومت اسلامی را کنار زد بلکه زمینه های طرح مطالبات و نگاه کردن به افقهای دورتر از چار چوب لیبرالی را هم در حد معینی فراهم کرد. هم چنین جنبش



ما به عنوان بخشی از جنبش ضد سرمایه داری جهانی از فرازهای دوراخراین جنبش تاثیر گرفت. بستر جنبش جهانی ما نشانه های تازه ای بروز داد. در اروپا بدنیاال مبارزات فرانسه ورد قانون اساسی اروپا، که نئولیبرالی تراز همه قانونهای کنونی کشورهاست، و به ویژه بعد از مبارزات دانشجویان و کارگران علیه قانون نخستین استخدام، فضای سیاسی تغییر کرده و دولتها قادر به پیش بردن برنامه نئولیبرالی با سرعت پیشین نیستند. در آمریکای لاتین، از مکزیک تا آرژانتین جنبش های اجتماعی بزرگ در مبارزه با برنامه های نئولیبرالی دولتها ی حاکم، همه آنها را به تنگنا رانده اند. اغلب این دولتها در انتخابات در مقابل شعارها و برنامه های مخالفان نئولیبرالیسم وامی دهند. مهم تر از آن مبارزه و تاثیر آن جنبش های بزرگ اجتماعی است، مثلاً در مکزیک، که نهادهای مستقر سیاسی و مبارزه پارلمانی را نمی پذیرند و در پی دگرگونی بنیادی نظام سلطه سرمایه اند. در همه آمریکای لاتین " صدای چپ" اوج گرفته است .

تجربه مستقیم فعالان جنبش و دریافت تجربه و تاثیر جنبش جهانی ما بر روی آنها در حدی بوده که می توان گفت در مقایسه با چند سال قبل و دوره گفتمان بی چون و چرای لیبرالی و اصلاح طلبی، نسل تازه این فعالان مسحورایده های لیبرالی نیستند.

آنچه که در حرکت های جنبش های اجتماعی در دوره گذشته برجسته شد و نشان از مرحله تازه دارد، همبستگی و دفاع از یکدیگر و شرکت فعالان جنبش های مختلف در حرکت های یکدیگر است که به طور عملی نوعی از گرد هم آمدن و حرکت متحدانه را نمایش داد. گسترش و وسعت پایه ای جنبش های اجتماعی رشد مثبت داشته و به ویژه در جنبش های ملیتها چشم گیر بود. به همین دلیل است که بخش های مختلف حکومت، به ویژه دار و دسته احمدی نژاد، و امپریالیسم آمریکا، بیش از هر زمان دیگر، با دریافت قدرت و نقش جنبشها در صدد سوء استفاده از آنها برای پیش برد هدفهای ضد دمکراتیک و ضد انسانی خود هستند.

در میان توده های زحمتکشان و مزد و حقوق بگیران هم روی گردانی از برنامه های نئولیبرالی مشهود است. بی جهت نیست که بعد از آنکه احمدی نژاد و دار و دسته، برای مصادره مقاومت در برابر برنامه های نئولیبرالی به شعار " عدالت طلبی" روی آورد و رقبا را از میدان بدر کرد حالا همه به یاد " عدالت اجتماعی" افتاده اند و حتا لیبرالها هم از آن دم می زنند. اما چون هنوز این توده ها در کنار تجربه خانه خرابی در اثر برنامه های نئولیبرالی، نقش آزادی را در مسیر رهانی خود در حد لازم در نیافته اند و " شکاف نان و آزادی" پر نشده نیروهای رنگارنگ ارتجاع قادر به بهره برداری اند.

در یک نگاه عمومی با آنکه اکثریت بزرگ مردم علیه حکومت اسلامی اند، اما هنوز مانند دوره قبل، بخش مهمی از جمعیت آمادگی مبارزه قطعی و سنگین را نشان نداده اند.

3- نیروی کار و جنبش اجتماعی زحمتکشان در دوراخر نمایشگر کیفیت نوینی از مبارزه بود. حرکت کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی در تهران اگرچه محدود به یک مؤسسه و یک شهر بود اما تاثیر مهمی در صحنه سیاسی کشور داشت. چراکه این مبارزه برای تشکل مستقل بود. خواست سندیکای مستقل در کشوری که زیر سیطره یک حکومت استبدادی مذهبی است که تحمل هیچ حرکتی بیرون از خود را ندارد و اساس برنامه اقتصادی آن بر مبنای " کارازان" است، مطالبه ای رادیکال است. در عین حال این مطالبه در رشته حمل و نقل پایتخت تاثیر مستقیم و بزرگی در همه فعالیت های شهرداشت. علیرغم فشار و بگیری به بندهای حکومت و بیکار کردن بسیاری از فعالان حرکت، این مبارزه ای پیروزمند بود که خود را در سطح داخل کشور و در سطح بین المللی تثبیت کرد و سندیکای شرکت واحد به عضویت فدراسیون بین المللی حمل و نقل در آمده و حمایت

گسترده بین المللی کسب کرد. اما بیش از این، نیروی کار رسمی و در استخدام، به ویژه در مؤسسات بزرگ هم چون دوره قبلی تحرک بالایی نشان نداد. آنچه مشهود است " مبارزه در محل کار" به نسبت مبارزات همبسته در سطح اجتماعی چندان فعال نیست. این مسئله که در اغلب کشورها هم مشاهده می شود یکی از مسائل مهم جنبش ماست و بیاتگران است که در نتیجه تغییرهایی که سرمایه داری در برنامه های خود داده که سازمان نیروی کار و سازماندهی بهره کشی را دگرگون کرده، مبارزه نیروی سازمان یافته و رسمی کار که در محل کار و به شیوه " اتحادیه ای" پیش می رود، علیرغم نقش برجسته آن دیگر به تنهایی برندگی گذشته را ندارد و می باید بدنیاال یافتن شیوه های تازه سازماندهی بخشهای متنوع نیروی کار بود، نیروی که دامنه آن بسیار فراتر از بخشهای رسمی مزد و حقوق بگیران می رود. تا مبارزه علیه سرمایه داری در حوزه اقتصاد کارآتر شود.

4- جنبش ملیتهای ساکن ایران در یکسال گذشته و حوادث خونین بلوچستان، از مهم ترین و تاثیر گذارترین مسائل سیاسی بود.

کردستان، خوزستان و آذربایجان شاهد اعتراض مردمی بود که سالهاست، علاوه بر ستمی که از جانب یک حکومت سیاه استبدادی و نظام بهره کشی و انسان خوار سرمایه داری بر آنها هم چون بر فارس زبانها می رود، از " ناسیونالیسم ایرانی" رنج برده و تحقیر می شوند. آن ها نه تنها مجاز نیستند به زبان مادری خود تحصیل و کار کنند و می باید همه امور اجتماعی و رسمی را به زبان فارسی انجام دهند و بنابراین زحمت بیشتری از فارس زبانها باید متقبل شوند تا عقب نیافتند، بلکه مدام تحقیر شده و مورد تبعیض اند. همیشه به آنها به عنوان " ایرانیان عزیز" تعارف می شود ولی هیچ بخشی از فرهنگ آنها (نه فقط زبان) مانند موسیقی و ادبیات و غیره، به عنوان معرف و نماینده فرهنگی سر زمین " ایران عزیز" در هیچ کجا حضور نمی یابد. همه چیز برای " دولت - ملت" سازی سرمایه داری حاکم بر این سرزمین حول یک زبان و فرهنگ مربوط به آن شالوده ریزی میشود و هر چیز دیگر به ویژه وقتی که ملیتهای مختلف در پی کسب برابری و رفع تبعیض می افتند با چماق تجزیه طلبی و " حفظ تمامیت ارضی" کوبیده می شود تا قلمرو بهره کشی سرمایه داری حاکم و حکومت مرکزی آن خدشه دار نشود. مردم زحمتکش و نیروی کار فارس زبان که خود مورد بهره کشی سرمایه داری حاکم و حکومت های همیشه سیاه آن در این سرزمین اند نه تنها نفعی در همراه بودن با سرمایه داری حاکم ندارند بلکه همه چیز زندگی شان با زحمتکشان ملیتها گره می خورد، که آنها هم نفعی در بودن با سرمایه دارهای هم زبان و هم فرهنگ خود ندارند. برای این زحمتکشان محور بودن زندگی انسان باید اصل باشد و نه حفظ خاک و مرزهایی که حاکمان مختلف بنا بر زور و قدرت بین خود تقسیم کرده اند. آنچه در این میان به عنوان یک خطر واقعی در کمین است رو در رو شدن همین زحمتکشان و کارگران ملیتهای مختلف و درگیری و جنگ داخلی بین ملیتها و نابود شدن همه هستی آنها به خاطر منافع بهره کشان و سرمایه داران است. وظیفه و راه زحمتکشان، جدا کردن خود از انواع ناسیونالیست ها و مبارزه علیه آنهاست. در این میان در درجه اول باید با ناسیونالیسم نهادی شده و مستقر یعنی " ناسیونالیسم ایرانی" در افتاد تا به توان ناسیونالیسم های ملیتها را که در واکنش به این ناسیونالیسم مستقر رشد می کنند و اوج می گیرند مهار کرد. برای این منظور همان طور که در سند کنگره دهم سازمان ما هم تاکید شده، نقش کارگران و زحمتکشان و همه انسانهای فارس زبان مخالف تبعیض بسیار حیاتی است. چون این ناسیونالیسم را با استفاده از زبان و فرهنگ آنها به همه حقه کرده و می کنند. ما ضمن دفاع از همبستگی و با هم بودن همه ملیتها و مردم ساکن این سرزمین، در چهارچوب فدرالیسم، بر آنیم

که مسئله ملی و دفاع از برابری کامل همه ملیتها در همه حوزه ها و دفاع از حق تعیین سرنوشت همه آنها در این مقطع زمانی از حساسیت ویژه ای برخوردار است. چرا که امپریالیسم و به ویژه آمریکا برای پیش بردن برنامه های خود در منطقه، بر خلاف دوره جنگ سرد، آتش بیار معرکه ناسیونالیسم های مختلف شده و می شود. و این ابعاد خطر و بروز جنگ داخلی بین ملیتها را بیشتر می کند. همه جنبش های ملیتها، هم چون همه جنبشهای اجتماعی دیگر مانند جنبش کارگری، زنان و غیره به عنوان محیط های فعال زندگی اجتماعی به همانگونه که در معرض آسیب از جانب حکومت اند، از جانب آمریکا و دیگران نیز آسیب پذیری دارند و این در مبارزه اجتماعی و سیاسی امری قابل پیش بینی و انتظار است. هوشیاری و تلاش آگاهانه این جنبش ها پاد زهر این آسیب هاست و متحد شدن جنبش های اجتماعی و متکی شدن به خودتضمین کننده عبور سالم از دام هاست. این پیش از هر کس بر عهده عناصر و نیروهای مترقی جنبش ملیت ها است که با تأکید بر مطالبات مشترک با سایر جنبش های اجتماعی راه مبارزه مشترک برای رهایی و هم بستگی را هموار کنند.

5- گسترش مبارزه زنان علیه ستم جنسی در دوره اخیر نمایان بود. مبارزه علیه تبعیض جنسی و سنتها، نهادها و قوانین پایدار کننده این تبعیض، از تأثیر گذارترین مبارزه ها در صحنه سیاست عمومی بود. مرتجع ترین نیروها هم دیگر نمی توانند حضور و قدرت و تأثیر این جنبش را نادیده بگیرند. جنبشی که در "اندرونی" آخوندها هم و لوله انداخته و دیگر "حرم امنی" برای آنان باقی نگذاشته است. تأثیر این جنبش تا جایی است که دولت را مجبور به عبور از موازین شرعی و خط قرمز همه آخوندها، مانند مورد مجاز بودن ورود زنان به میدانهای ورزشی می کند. اگرچه با تشریح "آیت اله ها" منتفی اعلام می شود.

موقعیت فرودست زن در جامعه، که تاریخ آن به درازای عمر جامعه طبقاتی است در نظام بهره کشی سرمایه داری حفظ شده است، و سرمایه داری به حفظ بهره کشی از زن در "نظام خانوادگی پدرسالارانه" و کارخانگی، که جزیره داری عریان نیست، بخش مهمی از هزینه های خود را حذف کرده است و سلطه و بهره کشی در رابطه مرد و زن را ادامه می دهد. سنتها، موازین اخلاقی ریاکارانه و قوانین مرد سالارانه، زن را در موقعیتی می نشاند تا نظام بهره کشی از زن پایدار بماند. این مسئله در لایه های پائینی جامعه، در میان زنان زحمتکش با شدت دو چندان آشکارتر است. اگر چه مطالبات حرکتهای زنان کشور بیشتر در حد تغییر و اصلاح قوانین است اما رفتن به سوی ریشه ها و مبارزه برای دگرگونی بنیادی در مناسبات زن و مرد و دفاع از مطالبات زنان زحمتکش و کارگر و ارتباط گیری با آن ها، با فعالیت زنان رادیکال پر نفس تر می شود.

6- دانشجویان و جنبش دانشجویی نشانه های زیادی از آغاز دوره جدید بروز دادند. نسل تازه دانشجویان که تقریباً بعد از شکست اصلاح طلبی و آشکار شدن تجربه آن به دانشگاه آمده اند، نه تنها نفی کامل حکومت را که تجربه و دست آورد نسل قبلی بود، ادامه دادند بلکه خود با دستاوردهای جدیدشان عبور از موازین اصلاح طلبی و گفتن لیبرالی را آغاز و تجربه می کنند. و دلاورانه از جنبش های اجتماعی دفاع کرده و با آنان ارتباط می گیرند. بهمین دلیل است که علاوه بر آن که نهادهای حکومتی را بیش از هر زمان در مقابل خود دارند، انواع اصلاح طلبان و لیبرالهای بیرون حکومتی را هم در صف سرزنش کنندگان می بینند. اما این جنبش در حدی از توانائی است که بدون واژه از پذیرش یا رد تشکلهای دانشجویی توسط مقامهای حکومتی، تشکلهای موجود را حفظ کند و شاهد افزایش چشم گیر شرکت کنندگان در انتخاباتهای دانشجویی هم باشد. جنبش عمومی ضد استبدادی بویژه فعالیت و مبارزه برای آزادی زندانیان

سیاسی تداوم داشت و نقش خانواده های زندانیان سیاسی چشم گیر بود.

7- طی سال گذشته دگرگونیهای درونی حکومت اسلامی آرایشهای جدیدی شکل داده است. برنامه دستگاه ولایت برای بقاء در برابر بحران داخلی، و فشار خارجی متمرکز و یک پارچه شدن در بالا و سرکوب بیشتر و آمادگی برای مقابله با تهدیدهای نظامی بوده است. برای این منظور به نسل دوم کادرها و فعالان حکومتی و نهادهای نظامی خود متوسل شد. این نسل دوم، طی دوره اصلاح طلبان متشکل شده و سهم خواهی می کردند. آنها که هنوز به امتیازهای مالی آن چنانی نرسیده و سنگین وزن نشده اند، با تحرک زیاد همه چیز را زیرسوال برده و سناریوی قدیمی شده نسل اولی های سالهای آغازین انقلاب را تکرار می کنند. در مقابل، نهادهای مستقر بورژوازی و به ویژه روحانیون صاحب امتیاز، تاب این شلوغ کاریها را اگر کنترل شده نباشد ندارند. اما دستگاه ولایت برای بقا در دوران سخت و بحرانی به نیروی نسل دومی ها به عنوان تنها تکیه گاه نیازمند است. همین نیاز، در دوران بحران پیچیده به عامل تشدید کننده بحران و نه حل آن تبدیل می شود. چون میدان داری بیش از حد این نیرو می تواند تکان های زیادی هم به وجود آورد که با برنامه های صاحبان اصلی قدرت سازگار نباشد. این دارو دسته نسل دومی ها اشتباهی زیاده تراز حد مورد نظر دستگاه ولایت دارند و حتی می توانند تهدیدی برای کانون اصلی قدرت باشند.

نیروهای اصلی نسل اول حکومت اسلامی، از محافظه کاران سنتی تا اصلاح طلبانی که خود را لیبرال دمکرات (کارگزار سازندگی) و با اصطلاح سوسیال دمکرات (مشارکتی ها) می نامند، به هم نزدیک می شوند تا طرف حساب کار را بدانند. علاوه بر آن بخش مهمی از روحانیون قدرتمند هم همانطور که اردوی احزاب "از مؤتلفه تا نهضت آزادی" رفسنجانی را محور خود کرده است، به او متوسل شده اند. بویژه در زمانی که انتخابات مجلس خیرگان "ولایت فقیه" در پیش است رقابت آن ها برای کنترل هر چه بیشتر این نهاد حادث می شود. ابلاغ سیاستهای خصوصی سازی مصوب مجمع تشخیص مصلحت (در راستای برنامه توسعه 20 ساله اقتصاد نئولیبرالی حکومت اسلامی) از جانب ولی فقیه در تیرماه 85 از آخرین اقدامهای کنترلی است. ابلاغ این "سیاستهای کلی بندق اصل 44 قانون اساسی" که یک سال پیش تصویب شده بود در این مقطع زمانی علاوه بر کنترل هیاهوی "عدالت طلبی"، انطباق کامل با هدف اقتصادی "خاورمیانه بزرگ" راهم اعلام می کند. خصوصی سازی 80 درصد سهام مؤسسه های اقتصادی دولتی همانطور که مقامهای اقتصادی حکومتی می گویند "انقلاب اقتصادی در تاریخ ایران" است. آنها درست می گویند انقلاب نئولیبرالی اقتصاد ایران و پایان دادن به هیاهوی "عدالت" و بی مهار کردن بهره کشی است. اگرچه رسانه های حکومتی "بره کشان" بخش خصوصی را جشن گرفته اند، اما بخش خصوصی هنوز رضایت و اعتماد کامل ندارد. چرا که معلوم نیست که با وجود درگیری های درون حکومت و مقاومت زحمتکش در مقابل این برنامه ها، این سیاست بکجا بیانجامد. اما در حال پیش گرفتن این برنامه، بحران و فلاکت زندگی تا کنونی بزرگترین بخشهای جمعیت را شدیدتر خواهد کرد. نه تنها نانی از بابت "نفت" در سفره ها نیامد بلکه آخرین داشته ها هم ریخته می شود.

آنچه مشهود است، چه تغییر آرایشها که هنوز هم ادامه دارد و چه برنامه های مختلف قطب های رقیب، پاسخ قطعی برای حل بحران نبوده است.

8- تنش شدید ناشی از سیاست اتمی حکومت اسلامی، نقش تعیین کننده ای در سرنوشت آن پیدا کرده است. ادامه این تنش می تواند منجر به فاجعه ای برای مردم ایران شود. چه جنگ و چه تحریم

گرایی است، که در دوره های رونق گرفتن مبارزه، جان ساخت ترهم میشود .

\*\*\*\*\*

ما برمیای آن چه که آمد ادامه تلاش و مبارزه برای هدف هایی که کنگره دهم تعیین کرده بود و با تأکید بیشتر بر مواردی که در شرایط تازه برجستگی پیدا می کند را، در دستور کار خود قرار می دهیم . یعنی:

1- پیگیری جستجوی راهها و شیوه های سازمانیابی مناسب کارگران و زحمتکشان و از جمله بخش های غیررسمی نیروی کار.

2- یاری به گرد آمدن جنبش های اجتماعی ضد نئو لیبرالی و برای آزادی، یعنی فوروم اجتماعی.

نیروی عظیم کار چه بخش رسمی و چه غیر رسمی و همه زحمتکشان برای آنکه صدا و عمل هماهنگی بیابند نیاز به یک فضای عمومی ارتباطی و به ویژه با همه جنبشهای اجتماعی ضد نئو لیبرالی دارند. این فضا، یعنی جنبش جنبشها، با مرتبط شدن همین جنبشها ی موجود به وجود می آید. می توان از طریق دیالوگ و بحث به نقشه های عمل مشترک و گوناگون علیه برنامه های نئو لیبرالی حکومت و مبارزه برای وسیع ترین حقوق سیاسی و اجتماعی و آزادی و دموکراسی و علیه همه تبعیض ها و تبعیض جنسیتی و علیه جنگ و نظامی گری رسید. این فضا برای شنیده شدن وسیع صدای محرومترین بخشها مانند زنان و زحمتکشان و نیروهای کار غیر رسمی و حمایت جنبشهای آنها از یکدیگر ضروری است. در این فضا و این جنبش هر نیروی جای خود را دارد. لازمه شکل گرفتن و حرکت این جنبش دوری کردن از "هژمونی" و پذیرش "گوناگونی" است. این فضا درک و تفاهم بین سوسیالیستها را هم میسر می کند و زمینه مبارزه مشترک برای براندازی سرمایه داری را تقویت می کند. ما با بیشترین نیرو و امکان و با تأکید بر زمینه های به وجود آمده به شکل گیری و گسترش این فضا یاری می کنیم.

3- حضور و مداخله فعال در صفوف مقدم پیکار برای آزادی و دموکراسی و کمک به گسترش جنبش عمومی علیه استبداد.

4- مبارزه نظری علیه سرمایه داری و برنامه های نئو لیبرالی، که در ایران سرعت می گیرد، و توضیح مواضع سوسیالیستی برای پیش بردن مبارزه عملی علیه سرمایه داری و برای آلترناتیو سوسیالیستی و کمونیسم.

5- همراهی با کمونیست ها و سوسیالیست ها ی دمکرات برای حمایت از سازمانیابی کارگران و زحمتکشان و مبارزه با گروه گرایی و سکتاریسم که سازمانیابی طبقاتی را می شکنند. اگر موجودیت کمونیستها جدا از جنبش طبقاتی و پایه های اجتماعی انگا شته نشود و هدف در خود نباشد، و هدف، حرکت و اعتلا جنبش طبقاتی باشد، راه متحد شدن آنها نیز از بستر فعالیت مشترک برای کمک به پیشروی نیروی کار و زحمتکشان می گذرد.

6- یاری به بلند شدن صدای سوم در مقابل حکومت اسلامی و مداخله گری امپریالیستی و هم گام شدن با همه نیروهایی که علیه این دو ارتجاع مبارزه می کنند.

7- تحکیم پیوند ارگانیک با جنبش ضد سرمایه داری جهانی. بویژه در دوره ای که خطر جنگ و تهدید امپریالیستی وجود دارد، تلاش برای موضع گیری جنبش جهانی علیه ارتجاع حاکم بر ایران و چشم نیستن بر ارتجاع فعال درخاورمیانه در جریان مبارزه علیه امپریالیسم برجسته میشود.

8- تدقیق موضع در مورد فدرالیسم و روشن تر کردن سیاستهای مربوط به آن.

اقتصادی، مردم این سرزمین را قربانی خواهد کرد. هر دو طرف این ماجرا در پشت آن نفع خود را پی می گیرند. حکومت اسلامی در خیال استفاده از "نیروی باز دارندگی اتمی" برای بقای خود است و آمریکا در پشت مسئله اتمی برنامه اصلی خود تغییر و دگرگونی در آرایش خاورمیانه را پی می گیرد. یعنی می خواهد بجای حکومت اسلامی، که دشمن آزادی و نقض کننده تمام عیار حاکمیت مردم بر سرنوشته خویش است، چنان آرایش حکومتی به وجود آورد که خود تعیین کننده همه چیز شود. این جابه جا شدن نقض کنندگان "حق تعیین کنندگی سرنوشته خود"، یعنی پایه ای ترین حق انسانی و دموکراسی، برای مردم ایران جز به در آمدن از چاله استبداد ولایت فقیه و افتادن به چاه "تعیین کنندگی هیات حاکمه آمریکا" معنی دیگری نخواهد داشت. ما مردم این سر زمین که نه نفی در سلاح اتمی داریم و نه منفعتی در انرژی هسته ای، برای آنکه بر سرنوشته خود حاکم شویم چاره ای جز مقابله با هر دو طرف، هم با حکومت اسلامی و هم با امپریالیسم به ویژه آمریکا، در این ماجرا نداریم. یعنی بلند شدن صدای سوم. بلند شدن صدای همه آنها که به پایه ای ترین حقوق انسانی و موازین دموکراسی پای بندند. ما با هر نوع تنش که جز به نفع حکومت اسلامی و جنگ طلبی امپریالیستی تمام نمی شود مخالفیم. نه برنامه انرژی اتمی حکومت اسلامی در جهت منافع مردم است و نه مداخله گری امپریالیستی، بویژه آمریکا.

9- نیروهای اپوزیسیون حکومت اسلامی در شرایط جدید هم چون خود حکومت، آرایش تازه ای پیدا می کنند. در این مرحله حساس، تنش در سیاست خارجی و بویژه بحران میان حکومت اسلامی و آمریکا نقش مهمی در صف بندی این نیروها بازی می کند. اگر این تنش و بحران حادث شود، بخش های بیشتری از نیروهای سیاسی اپوزیسیون (بسیار بیشتر از سلطنت طلبان و مجاهدین و بخشی از لیبرال های بیرون حکومت که در گذشته هم چنین می کردند) به آمریکا و متحدان او نزدیکتر از پیش میشوند. این دسته از نیروها فقط به دنبال کسب قدرت و یا شریک شدن در آنند و در متحد شدن با آمریکا، همه موازین دموکراسی و حق "خود تعیین کنندگی سرنوشته" را زیر پا می گذارند و دشمنان مردم اند. امکان دیگر جهت گیری ارتجاعی در صورت حادث شدن بحران، روی آوری کسان و نیروهای از اپوزیسیون بدلائل و بهانه های مختلف، به حکومت اسلامی و ملحق شدن به اردوی آن است. بی اعتقادی به اعمال اراده مردم در سرنوشته خود فقط باین دسته نیروها محدود نمی شود. تلاش های مربوط به "ساختن رهبری" برای مبارزه علیه استبداد حاکم که در دوره اخیر شدت گرفته نیز توسط آن کسان و نیروهای پیگیری می شود که به دموکراسی کامل و دخالت همه جانبه مردم در سرنوشته خود اعتقادی ندارند. دموکراسی محدود مورد نظر آنها و برنامه نشانندن "نخبگان" بر سر مردم، راه را مستقیم و غیرمستقیم برای "نخبه بزرگ" یعنی آمریکا هموار می کند. بخش دیگری از نیروهای اپوزیسیون که شامل چپ ها و نیروهای غیر چپ هم میشود و بر قدرت خود مردم متکی اند و هر عمل سیاسی را از این زاویه نگاه می کنند در مقابل مداخله گری امپریالیستی موضع می گیرند و مبارزه قاطع با حکومت اسلامی را پیش می برند. ما خود را در این صف می بینیم و برای گسترده شدن آن تلاش می کنیم چرا که "چگونگی سرنگونی" حکومت اسلامی از نظر ما باندازه خود سرنگونی دارای اهمیت است و جدا از آن نیست. اگر تنش و بحران حادث شود این صف بندی ها سایه گستر خواهد شد. در هر حال چپ ها و کمونیست ها هم برای پاسخ دادن به این بحران و هم برای برهم زدن عدم تناسب بین فعالیت آن ها و زمینه گسترده مبارزه نیروی اجتماعی ما نیازمند همکاری اند. اما پاسخ به این ضرورت، در گرو دوری از فرقه